

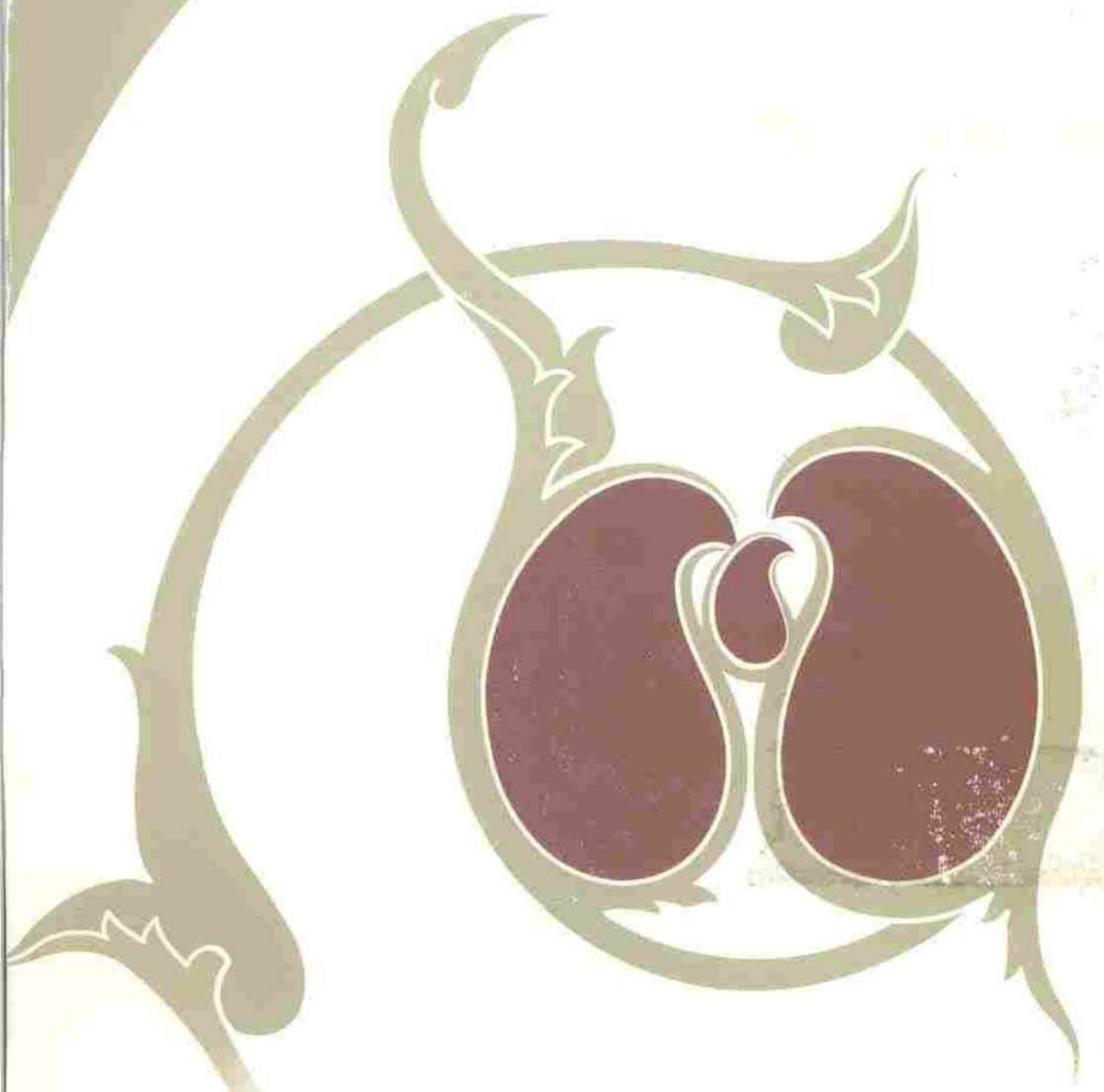
آشنایی با آموزش زندگی خانواده

Family Life Education (F.L.E)

اقتباس و تدوین:

دکتر جعفری نژاد

دکتر اردشیرزاده



الحمد لله رب العالمين

جعفری نژاد، کامران، ۱۳۴۶ -
 آشنایی با آموزش زندگی خانواده / گردآوری و تنظیم جعفری نژاد،
 اردشیرزاده - تهران: سازمان بهرینی کشور، معاونت امور فرهنگی و
 پیشگیری، ۱۳۸۳.
 ۷۲ ص.، جدول.

ISBN : 964-6769-59-4

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
 ۱. خانواده، ۲. زنشویی - راهتمایی و مشاوره، ۳. مشاوره خانواده، الف.
 اردشیرزاده، منصوره، ۱۳۴۴ - ب. سازمان بهرینی کشور، معاونت امور
 فرهنگی و پیشگیری، ج. عنوان.

۳۰۶/۸

HQ ۷۴۳/

۳۰۵۸۳-۱۲۲ م

کتابخانه ملی ایران

نام کتاب: آشنایی با آموزش زندگی خانواده

اقتباس و تدوین: دکتر کامران جعفری نژاد و دکتر منصوره اردشیرزاده

حروفچینی: نوشین عسگری و محبوبه یوسفیان

طراح جلد: سارا اشرفی زاده

صفحه آرا: محبوبه یوسفیان

سال انتشار: ۱۳۸۳

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

آشنایی با آموزش زندگی خانواده (۱)

اقتباس و تدوین:

دکتر جعفری نژاد - دکتر اردشیرزاده



سازمان بهزیستی کشور
معاونت امور فرهنگی و پیشگیری

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
خانواده در دنیای صنعتی.....	۱
پیامدهای تحولات اخیر خانواده بر بالغین و کودکان.....	۹
عوامل دخیل در فروپاشی ازدواج.....	۱۶
عوامل دخیل در پایداری ازدواج.....	۲۴
کلیات آموزش زندگی خانواده.....	۳۳
F.L.E برنامه‌ای آموزشی است.....	۴۰
F.L.E و ارزش‌های خانواده.....	۴۵
ویژگی‌های مخاطبین طرح.....	۴۷
زمینه‌های اصلی آموزش خانواده.....	۴۹
روش‌های آموزشی در F.L.E.....	۵۴
تحقیقات در مورد کژکاری ازدواج و آموزش ازدواج.....	۶۵
پیوست.....	۷۳
مقایسه ازدواج با برخی از انواع روابط.....	۷۴
تعارض (Conflict).....	۷۸
کار بدون مزد هم کار است.....	۸۳
فهرست منابع.....	۸۸

زناخویی

شما همراه زاهدانید و همراهید تا ابد.
و همراهید تا که بالهای سپید مرگ، توالی روزهاشان پریشان کند.
و آری همراهید، حتی در سکوت و صلابت خیال خداوند.
اما در میانه‌ی این همراهی زندگی، جدایی باید.
هان! به نسیم خطر آگین ملکوت راه گشایید که در میان شما به رقص درآید.
و دوستم بدارید لکن عشق را به زنجیر بدل نکنید.
جانهای شما چون دو گرانه باید و دریابیش در میان، دریایی پر جوش و گذر.
جاء یکدیگر پر کنید، لکن از یکم جاء ننوشید.
از نان خود به هم ارزانی دارید، اما هر دو از یکم قرص نان تناول نکنید.
و همگام نغمه‌ساز کنید و پای بگویند و شادمان باشید، اما امان دهید که هر یکم
در حریم خلوت خویش آسوده باشد و تنها.
چون تارهای نمود که تنه‌ایند هر کدام، اما به کار یکم ترانه‌ی واحد در ارتعاش.
دل سپردن، آری، حکایتی است دلپذیر، لیکن دل را نباید به اسارت دادن.
که تنها دستهای حیات خانه‌ی دل است و بس.
در کنار هم بایستید، نه بسیار نزدیک.
که پایه‌های خایل معبد، به جدایی استوارند.
و بلوط و سرو در سایه‌ی هم سر به آسمان نکنند.

«جبران خلیل جبران»

پیشگفتار

از ابتدای قرن گذشته تلاش‌های زیادی در جهت آموزش خانواده انجام گرفته است. این آموزش‌ها در آغاز با نام "آموزش مادران" شناخته می‌شدند. با گذشت زمان و بخصوص در ۵۰ سال اخیر، "آموزش زندگی خانواده" یا "F.L.E"، به کلیه اعضای خانواده در سنین مختلف و در طول دوره زندگی گسترش یافته است. در حال حاضر، جنبش آموزش زندگی خانواده سعی دارد با استفاده از پژوهش‌های مبتنی بر خانواده و شکل‌گیری دانش مناسب، علوم مختلفه (روانشناسی، جامعه‌شناسی، حقوق، پزشکی و...) را در راستای منافع خانواده بکار گیرد. مجموعه‌ی حاضر بر گرفته از متون طرح آموزش زندگی خانواده در کشورهای استرالیا، کانادا، ایالات متحده و کتاب راهنمای آموزش خانواده است. در این مجموعه سعی شده است آموزشگران طرح، موقعیت خانواده و تغییر و تحولات اخیر خانواده در کشورهای توسعه یافته، آموزش‌های زندگی خانواده و نحوه‌ی ارابه و کارآمدی آن بیشتر آشنا شوند. البته لازم به تذکر است خانواده در کشورهای مختلف و در هر منطقه تحت تأثیر عوامل فرهنگی - بومی و عوامل اجتماعی خود قرار دارند. لذا آموزشگران ضمن آشنایی با تجربیات کشورهای پیشگام در آموزش زندگی خانواده، لازم است با توجه به شرایط اجتماعی و فرهنگی - بومی حوزه‌ی آموزشی خود، به شکل‌گیری دانش بومی و گسترش آن بپردازند.

دکتر جعفری‌نژاد - دکتر اردشیرزاده

خانواده در دنیای صنعتی

یک سری از تحولات در چند دهه‌ی گذشته تأثیر زیادی بر زندگی خانوادگی داشته است. معرفی روشهای تنظیم خانواده، ورود زنان به مشاغل درآمدزا، توجه فزاینده به حقوق فردی و معرفی قانون جدید طلاق^۱ از این جمله‌اند. در دهه ۸۰ (۱۹۸۹-۱۹۸۰) آمار طلاق اوج گرفت، آمار زندگی مشترک بدون ازدواج افزایش یافت، سن ازدواج بالا رفت، آمار زاد و ولد پایین آمد و در نهایت ساختار خانواده در کشورهای صنعتی بدین ترتیب بشکل بارزی تغییر یافت.

بنظر دکتر "دان ادگار"، رئیس سابق انجمن پژوهشهای خانواده در استرالیا، عوامل موثر در شکل‌گیری خانواده‌های جدید عبارتند از:

- اطمینان از روشهای جلوگیری از بارداری و تنظیم خانواده.
- دوره طولانی‌تر استقلال فردی، آشنائی‌ها و روابط متعدد پیش از ازدواج به منظور آمادگی جهت ورود به زندگی خانوادگی
- گسترش روز افزون این تفکر در میان زنان که نمی‌توانند و نایستی به مردان وابسته باشند و به آنها اتکا کنند.

● تغییر چهارچوب قوانین در جهت ایجاد فرصتهای برابر، حقوق فردی و مسئولیت مشترک زنان و مردان در ایفای وظایف و تعهدات ازدواج و خانواده.

خانم "مارگارت اندروز"، آموزشگر خانواده، در رابطه با تغییرات ساختاری خانواده‌ها در قرن اخیر می‌نویسد: "در گذشته، ازدواج بر پایه‌ی عوامل اقتصادی شکل می‌گرفت. روابط فردی از اهمیت کمی برخوردار بود. ازدواجی موفق شمرده می‌شد که از لحاظ اقتصادی دوام می‌یافت. نقشهای زن و شوهر بخوبی تعریف شده بود. ارزش مرد در توانایی فراهم ساختن لوازم یک زندگی بود و ارزش زن در رسیدگی به امور خانه و مادر بودن. اما ما در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که انتظارات و فشارهای زیادی بر ازدواج وارد شده است. ظهور وسایل پیشگیری از بارداری به این معنی است که زوجها زمانهای آزاد بیشتری را در اختیار دارند. آنها بدنبال رضایت شخصی در روابط زناشویی خود هستند. افزایش تحصیلات و استقلال مالی زنان نیز عامل تعیین‌کننده‌ای در ازدواجهای کنونی است. زنان دیگر اجباری برای ادامه یک ازدواج ناخوشایند احساس نمی‌کنند و عملاً دو مورد از هر سه مورد طلاق را زنان آغاز می‌کنند."

پروفسور "دیوید پوپن" این تغییرات را بطور خلاصه در پنج بخش قابل سنجش خلاصه کرده است.

۱. افزایش موارد طلاق و کودکان حاصل از روابط بدون ازدواج.
۲. ناتوانی خانواده‌ها در انجام عملکردهای اجتماعی خود، حفظ موقعیت اجتماعی، تنظیم رفتارهای جنسی، اجتماعی ساختن کودکان و مراقبت از اعضای خانواده.
۳. انتقال مرکزیت هدایت و نظام‌بخشی از خانواده‌ها به سایر موسسات همچون مدارس، گروه دوستان، رسانه‌ها و ایالات.
۴. واحدهای خانواده کوچک‌تر و بی‌ثبات‌تر.

۵. تضعیف خانواده بعنوان یک ارزش فرهنگی در برابر ارزشهای دیگری همچون

استقلال فردی و مساوات طلبی.

آمار در دسترس از کشور استرالیا تغییرات ایجاد شده در ساختار خانواده را به

روشنی نشان می‌دهد، البته این آمار مختص کشور استرالیا نیست، بلکه در سایر جوامع

صنعتی نیز تغییرات مشابهی قابل شناسایی است.

آمار کشور استرالیا

الف) آمار ازدواج

• آمار ازدواج کاهش یافته است:



Source: ABS Marriages and Divorces Cat. 3310.0

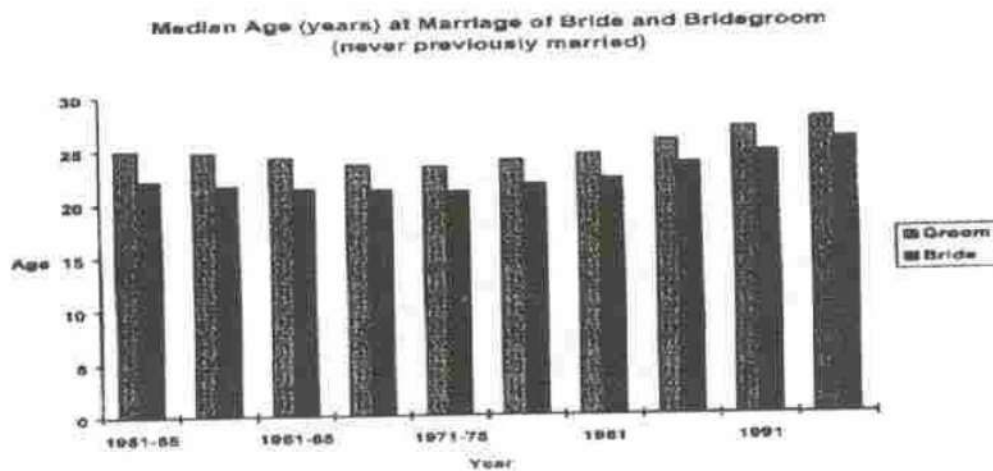
از سال ۱۹۴۷، استرالیا کاهش آمار ازدواج را تجربه می‌کند. شمار افراد

متاهل بالای ۱۵ سال از ۶۵/۴ درصد در سال ۱۹۷۶ به ۵۷/۴ درصد در سال ۱۹۹۴

کاهش یافته است. آمار ازدواج بر حسب ۱۰۰۰ نفر جمعیت کمترین میزان را از سال

۱۹۰۰ نشان می‌دهد. این ارقام نمای عمومی سایر کشورهای غربی را نیز نشان می‌دهد.

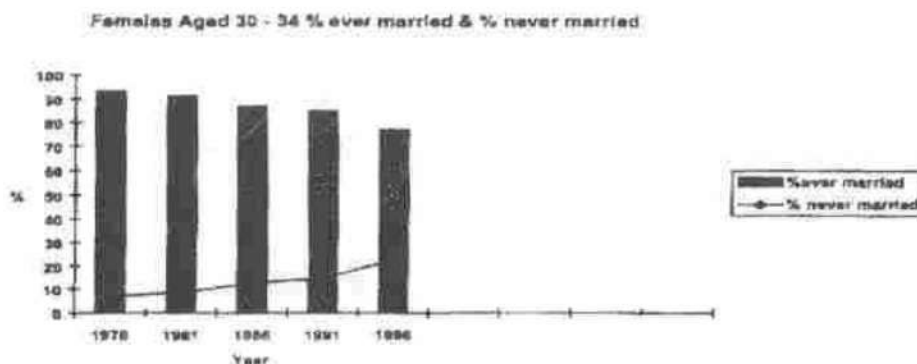
• متوسط سن ازدواج افزایش یافته است:



Source: ABS Marriages Cat 3306.0 and Marriages and Divorces Cat 3310.0

در سال ۱۹۵۱-۵۵ سن متوسط ازدواج برای مردهای استرالیایی ۲۵ سال و برای خانمها ۲۲/۱ سال بود. این سن در سال ۱۹۷۰ به ترتیب به ۲۳/۳ سال و ۲۱ سال کاهش یافت. در ۱۹۹۶ سن متوسط ازدواج افزایش چشمگیری را نشان می‌دهد، (مردان ۲۷/۶ - زنان ۲۵/۷). اگر چه میانگین سن زمان ازدواج مردها همچنان بیش از زنان است اما زنها بصورت روز افزونی دیرتر ازدواج می‌کنند.

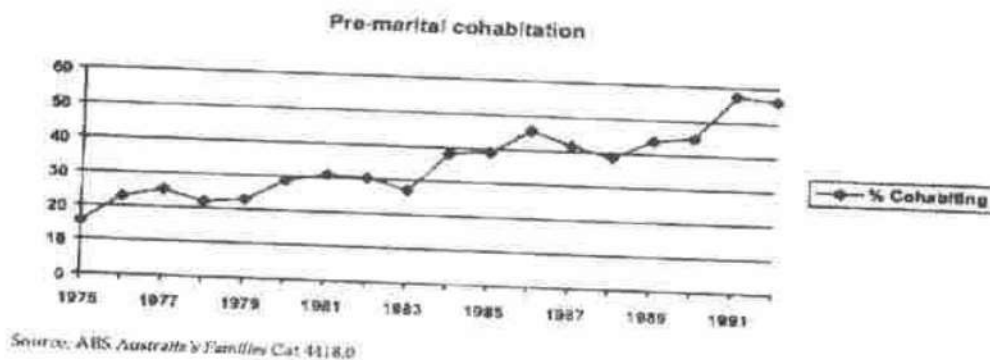
• شمار افرادی که هرگز ازدواج نمی‌کنند، افزایش یافته است:



Source: ABS Estimated Resident Population by Marital Status, Age and Sex Cat 3220.0 and ABS 1996 Census data

در نیمه اول این قرن، کمتر از ۱۰ درصد از زنان در طول زندگی ازدواج نمی‌کردند. اما از پایان جنگ آمار آنها رو به افزایش است. در پایان قرن (سال ۲۰۰۰) ۲۲ درصد از زنان تا سن ۳۵ سالگی مجرد می‌مانند. و بر اساس آمار سال ۱۹۹۶ شمار مردهایی که ازدواج نمی‌کنند، ۲/۳۵۹/۸۴۲ نفر و شمار زنهایی که ازدواج نمی‌کنند ۱/۹۴۱/۸۷۵ نفر می‌باشد که شمار مردان ازدواج نکرده به مراتب بیشتر از زنان است.

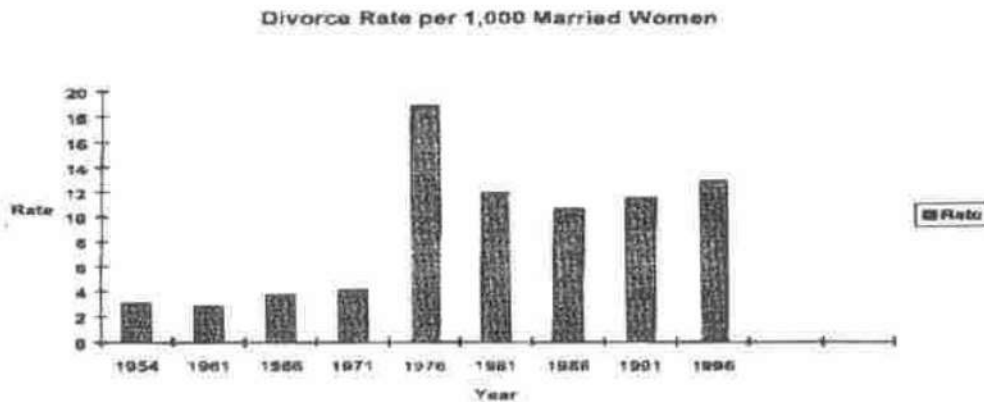
- افراد بیشتری زندگی مشترک پیش از ازدواج را تجربه می‌کنند (Cohabitation).



تغییرات اساسی در شیوه همسرگزینی رخ داده است. در سال ۱۹۹۲، ۵۶ درصد از ازدواجها در پی دوره‌ای از زندگی مشترک، انجام می‌شود. این گرایش با به رسمیت شناختن قانونی حقوق این زوجها، گسترش یافته است. این روابط اغلب زمان کوتاهی دارند و بسیاری از آنها به ازدواج ختم می‌شوند. اما آمار طلاق زوجهایی که پیش از ازدواج، زندگی مشترک را تجربه کرده‌اند بیش از زوجهایی است که این تجربه را ندارند. Kelly James، مشاور ازدواج در سیدنی استرالیا، می‌گوید: افرادی که زندگی مشترک از ازدواج را تجربه می‌کنند در تعهد خود به ازدواج تردید ندارند، اما زندگی مشترک تردید آنها را رفع نمی‌کند.

ب) آمار طلاق

• در طی قرن اخیر بطور مستمر به شمار موارد طلاق افزوده شده است.



Source: ABS Divorces Cat 3307 0 and Marriages and Divorces Cat 3310 0

بر اساس آمار ۱۹۹۵، ده درصد از ازدواجها در مدت ۶ سال منجر به طلاق شده است. بیست درصد در مدت ۱۵ سال، سی درصد در مدت ۲۰ سال و چهل درصد در مدت ۳۰ سال پس از ازدواج به طلاق منتهی شده‌اند.

متوسط طول دوره ازدواج در زوجیهایی که سال ۱۹۹۶ طلاق گرفتند، ۷/۶ سال بوده است. روند افزایش طلاق بویژه در زوجیهایی که با سن کم ازدواج می‌کنند مشهود است، براساس پژوهشهای Australian Family Formation عوامل خطر در شکست ازدواج؛ زندگی مشترک پیش از ازدواج، داشتن فرزند حاصل از روابط غیر زناشویی و جدایی از خانواده در سن پایین است.

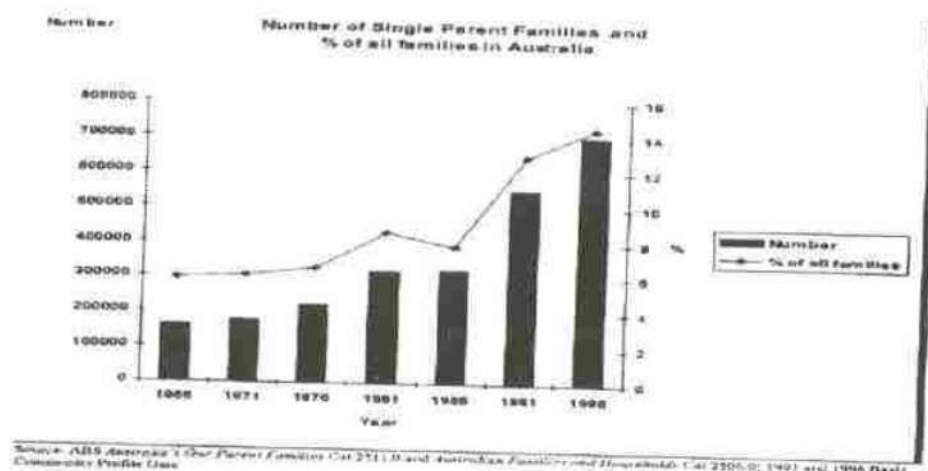
• کودکان طلاق:

در ۱۹۹۳، در ۵۲/۶ درصد از موارد طلاق، زوجین دارای فرزند بوده‌اند. ۲۰ درصد از کودکان زیر ۱۸ سال طلاق والدین را تجربه می‌کنند. ۸۰ درصد از این کودکان پس از

طلاق با مادرانشان زندگی می‌کنند. ۱۵ درصد دیگر تحت سرپرستی پدر قرار می‌گیرند و بقیه در شرایط مختلف دیگر سرپرستی می‌شوند.

پروفسور Amato دریافت که رابطه‌ی بچه‌های طلاق با والدینشان، بخصوص با پدر، ضعیف است و این کودکان در روابط زناشویی آتی خود مستعد طلاقند.

• خانواده‌های تک والد:



بدنبال افزایش آمار طلاق، افزایش چشمگیری در شمار خانواده‌های تک والد دیده می‌شود. از ۶۲۰/۰۰۰ خانواده تک والد استرالیایی، در سال ۱۹۹۳، ۸۴ درصد تحت سرپرستی مادر بودند. بر اساس آمار موجود، جدایی و طلاق فقر وابسته به جنس (زنان) در استرالیا ایجاد کرده است و خانواده‌های تک والد (با سرپرستی مادر) همچنان جزو فقیرترین گروههای اجتماعی استرالیا هستند.

(ج) سایر ارقام

• کودکان حاصل از روابط غیر از ازدواج:

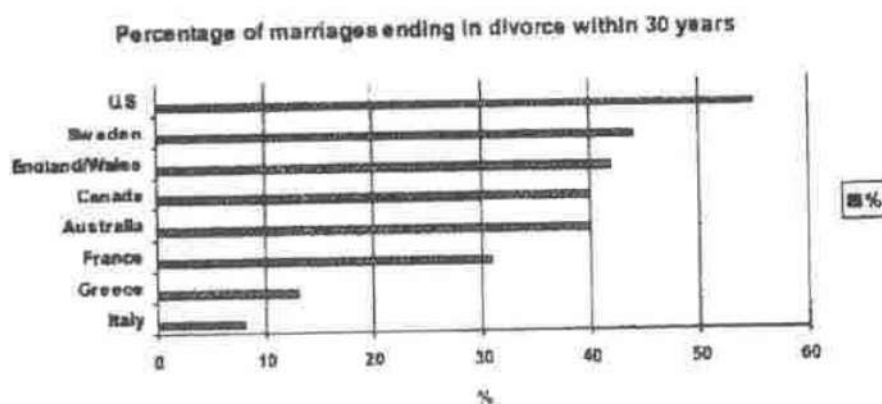
در سال ۱۹۹۵، ۲۶/۶ درصد از کودکان استرالیایی در رابطه خارج از پیوند زناشویی متولد شده‌اند.

در سال ۱۹۹۳ از میان ۹۰۰۰ مادر نوجوان تنها ۱۷۰۹ تن ازدواج کرده‌اند. نیمی از این مادران در دوره حاملگی سیگار می‌کشند، ۱/۳ درصد آنها الکل مصرف می‌کنند و بسیاری از آنها بیش از آن آشفته‌اند که بتوانند به کودکان خود شیر بدهند.

• بچه‌ها در خانه:

در دهه نود بعثت طولانی شدن دوره تحصیل و افزایش بیکاری دوره زندگی با والدین که در دهه هفتاد و هشتاد کاهش یافته بود، مجدداً افزایش یافت. در سال ۱۹۹۲، ۴ نفر از هر ۵ فرد مجرد سنین ۲۰-۱۵ ساله با والدین خود زندگی می‌کنند.

• آمار ازدواج منجر به طلاق در طی ۳۰ سال، در بعضی کشورهای غربی



Source: AIFS, using 1983 rates, except for US where 1985 rates are used

پیامدهای تحولات اخیر خانواده بر بالغین و کودکان

هرچند آمار ازدواج در جوامع صنعتی رو به کاهش نهاده است اما شواهد زیادی وجود دارد که ازدواج همچنان نقش مثبت بارزی در سلامت جسمانی، روانی و رفاه اقتصادی افراد ایفا می‌کند.

دهها سال پژوهش رابطه میان سلامت، شادمانی و ازدواج را روشن ساخته است. پروفیسور "ویلیام دوهرتی" اشاره می‌کند: "ازدواج شادمان و پایدار بهترین حفاظ در برابر بیماریها و مرگهای زودرس بالغین است و در کودکان، بهترین منبع ثبات عاطفی و سلامت جسمانی است".

شواهد قاطع و معتبر نشان می‌دهند، ازدواج فضای مناسبی را فراهم می‌سازد که مرگ و میر و بیماریها در آن کمتر است و بالعکس در طلاق، مردان، زنان و کودکان مستعد بیماری می‌شوند. در هراقدامی برای ارتقاء سلامت، این مسئله بایستی مد نظر قرار گیرد.

۱- بالغین

تقریباً تمامی مطالعاتی که به رابطه مرگ و میر با ازدواج پرداخته‌اند، نشان داده‌اند که افراد مجرد مرگ و میر بیشتری دارند. این یافته‌ها از سال ۱۹۳۰ میلادی در آمار و ارقام منتشر شده‌ی کلیه کشورهای که دسترسی به آمار سلامتی جامعه خود دارند، دیده می‌شود. مطالعه مقایسه‌ای کشورهای صنعتی نشان داد نه تنها ازدواج با

افزایش طول عمر همراه است بلکه میزان مرگ و میر افراد مجرد در دهه اخیر افزایش یافته است.

بررسی "لارسن" در ایالات متحده نشان داد، میزان مرگ و میر افراد مطلقه در دوره‌های مختلف سنی، ۸۴ درصد بیش از افراد متاهل همان دوره‌های سنی است. و این به معنی از دست رفتن ۱۰ سال زندگی هر فرد مطلقه است. که از لحاظ ارقام سلامتی معادل مصرف یک پاکت سیگار در روز است.

پژوهش "کدبروک" روی جمعی از زنان متخصص ایالات متحده نشان داد، تابلوی معمول مرگ و میر که مردان شش سال زودتر از زنان فوت می‌شوند، در این گروه معکوس شده است. عوامل موثر در این جابجایی، درصد بالای زنان مجرد، بیوه و مطلقه‌ی مورد مطالعه در این پژوهش شناخته شد.

به نظر می‌رسد ازدواج نقش حفاظتی در برابر سرطان ایفا می‌کند و در صورت ابتلا به سرطان شانس بهبودی افراد متاهل بیش از افراد مجرد است. "لی‌لین‌فیلد" دریافت فاز نهایی سرطان در افراد مجرد بیش از افراد متاهل دیده می‌شود. شانس سرطان ریه در مجردین دو برابر است، سرطان دهان و حلق در افراد مجرد چهار بار بیشتر دیده می‌شود و افراد مجرد پنجاه درصد بیش از افراد متاهل به سرطان دستگاه گوارشی و سیستم ادراری مبتلا می‌شوند. "لینچ" دریافت مرگ‌های زودرس ناشی از بیماری‌های قلب و عروق در افراد مجرد دوبار بیش از افراد متاهل است و احتمال مرگ و میر ناشی از پنومونی در افراد مطلقه ۷ برابر افراد متاهل است.

تفاوت آماری در میان زنان به شدت مردان نیست اما مرگ و میر زنان مجرد ۸۰ درصد و زنان مطلقه ۶۰ درصد بیش از افراد متاهل است.

اینکه چگونه ازدواج چنین تاثیری بر سلامت و بیماری افراد می‌گذارد مورد توجه تحقیقات بسیاری بوده است و محققین به برخی از طرق تاثیرات ازدواج بر سلامت اشاره کرده‌اند:

- زوجهای شادمان روشهای زندگی سالم‌تری دارند (برای مثال، مصرف دخانیات و الکل در آنها کمتر دیده می‌شود و بیشتر به ورزش می‌پردازند).
- زوجها از مراکز بهداشتی استفاده بیشتر و مناسب‌تری می‌برند و بیماریهای آنها در مراحل ابتدایی‌تر تشخیص داده می‌شود.
- زوجها در مراقبت از یکدیگر نقش فعالی دارند.
- همچنین نشان داده شده است که عدم رضایت از ازدواج مستقیماً اثرات منفی بر سلامتی افراد دارد برای مثال، تعارض در ازدواج با سرکوب سیستم ایمنی همراه است.

اختلالات روانشناختی

ازدواج موفق، انعطاف‌پذیری در برابر استرسهای زندگی را افزایش می‌دهد و اختلالات روانشناختی را کاهش می‌دهد. در مقابل مشکلات ارتباطی و جدایی اغلب با مشکلات انطباقی همراهند. تنشهای ازدواج با افزایش بسیاری از اختلالات، شامل سوء مصرف مواد، افسردگی و اختلالات دو قطبی و اضطراب همراهند. تنش‌های ازدواج اغلب پیش زمینه‌ی شروع برخی مشکلات فردی مانند الکلیسم و افسردگی است. بعلاوه تنشهای ازدواج پیش‌گونی‌کننده‌ی پیش‌آگهی ضعیف درمان اختلالات روانشناختی می‌باشد.

رفاه اقتصادی

مزدوجین از رفاه اقتصادی بیشتری برخوردارند. متاهلین به منابع اقتصادی غنی‌تری دسترسی دارند و در مدیریت منابع اقتصادی موفق‌تر عمل می‌کنند و ازدواج موفق با کاهش روزهای غیبت از کار و موفقیت شغلی همراه است. از سوی دیگر طلاق با کاهش درآمد هردو شریک زندگی همراه است اغلب افراد پس از طلاق کاهش قابل توجهی در میزان درآمد و استاندارد زندگی خود گزارش می‌کنند و بخصوص زوجهای کم درآمد پس از جدایی دچار مشقات مالی شدیدی می‌شوند.

۲- کودکان

بزرگ شدن در خانه با پدر و مادری که روابط پایدار و شادمانی با یکدیگر دارند، یکی از قوی‌ترین محافظان کودکان در برابر مشکلات روانی، جسمی، آموزشی و ارتباطی است.

در مقابل تعارض میان والدین، تنشهای خانوادگی و طلاق والدین عوامل خطر جدی در بروز افسردگی، رفتارهای اجتنابی، اختلال سلوک، مهارتهای ضعیف اجتماعی، مشکلات سلامتی و آموزشی کودکان است.

یافته‌های مشابه بالغین در کودکان نیز وجود دارد. تحقیقات متعدد نشان داده‌اند که طلاق اثرات کوتاه مدت و دراز مدت زیادی بر کودکان دارد. و تبعات طلاق اغلب به دوره بزرگسالی این کودکان هم گسترش می‌یابد و آثار منفی بر سلامتی، زندگی خانوادگی، عملکرد آموزشی و موقعیت شغلی سالهای آینده آنها خواهد گذاشت.

تبعات طلاق

در کوتاه مدت، سن کودکان در هنگام طلاق والدین بر واکنشهای آنها تاثیر می‌گذارد. شایع‌ترین واکنش کودکان، خشم نسبت به یک یا هردو والد، غمگینی و

افسردگی است. در کودکان کم سن و سال تر اغلب چسبندگی به والدین و واکنشهای قهقریایی مانند شب ادراری دیده می شود. در حالیکه کودکان بزرگتر ممکن است از خانه دوری جویند و روابط عاطفی خود را در مکانهای دیگر جستجو کنند.

در تحقیقات دیگری Hetherington و Clingempeel دریافتند، در حالیکه کودکان بزرگتر می توانند با شرکت در جمع دوستان و برقراری روابط اجتماعی با وابستگان مسن تر و یا دوستان خانوادگی، خود را از محیط خانواده جدا سازند اما کوچکترها که چنین موقعیتی ندارند، رفتارهای متفاوتی را نشان می دهند. محققین دریافتند، کودکان طلاق که نزد مادرانشان زندگی می کنند، در مقایسه با همتایان خود که با هردو والد خود زندگی می کنند، در ارزشیابی رفتاری، مهارتی و آموزشی نمرات کمتری می گیرند. طی یک دوره دو ساله رابطه این کودکان با ناپدریهای خود کاهش می یابد و در کوتاه مدت افزایش در رفتارهای اجتنابی و ضداجتماعی نسبت به مادرانشان دیده می شود.

همچنین روشن شده است که طلاق می تواند اثرات دراز مدتی بر کودکان به جای بگذارد. در انگلستان مطالعات Cohort در طی سالهای ۱۹۴۶، ۱۹۵۸ و ۱۹۷۰، شواهد طولی (Longitudinal) را فراهم ساخت. "مک الیستر" می نویسد: "پی گیریهای ۲۱، ۲۶، ۳۱ و ۳۶ ساله، شواهد قطعی فراهم ساخت که تجربه طلاق والدین در کودکی می تواند اثرات منفی بر سلامتی، رفتار و موقعیت اقتصادی آنها طی سی سال پس از وقوع طلاق داشته باشد". براساس شواهد موجود، کودکانی که در زمان طلاق والدین خود کمتر از پنج سال سن داشته اند، بخصوص مستعد اثرات طلاق هستند. دسته ای دیگر از مطالعات مشخص کرده اند:

- بچه های طلاق به بیماریهای روانپزشکی مستعدترند.
- زنانی که والدین آنها طلاق گرفته اند، بیش از سایر زنان الکل مصرف می کنند.

- بروز زخمهای معده و کولیت در مردان ۲۶ ساله‌ای که هنگام طلاق والدین کمتر از ۵ سال داشته‌اند، پنج بار بیش از آنهایی است که در زمان طلاق والدین بیش از ۱۶ سال داشته‌اند.
- کودکان طلاق که با مادرانشان زندگی می‌کنند، ۵۰ درصد بیش از سایرین در خطر ابتلا به آسم هستند و شانس وقوع صدمات فیزیکی ۲۰ تا ۳۰ درصد در آنها بیشتر است.
- طلاق والدین می‌تواند عامل موثری در کاهش طول عمر باشد.

مشکلات رفتاری

شواهد زیادی دال بر افزایش مشکلات رفتاری و بزهکاری در دختران و پسران طلاق وجود دارد. برخلاف بسیاری از والدین، کودکان بلافاصله پس از طلاق والدین خود احساس رهایی ندارند، بلکه اکثر آنها تشنه‌های هیجانی شدیدی را بلافاصله پس از طلاق، و در تلاش برای سازگاری با زندگی جدید، تجربه می‌کنند.

کودک‌انی که جدایی و طلاق را تجربه کرده‌اند، دو یا سه بار بیش از هم‌تایان خود از مدرسه محروم و یا اخراج می‌شوند و احتمال مراجعه درمانی آنها بعیل رفتاری و عاطفی سه بار بیشتر است. این کودکان درجات بیشتری از رفتارهای ضداجتماعی، اضطراب، افسردگی، بی‌توجهی، بیش‌فعالی، وابستگی و ترس را نشان می‌دهند. اگرچه دخترها کمتر از پسرها بزهکار می‌شوند، اما بزهکاری در هر دو گروه فرزندان طلاق، دختر و پسر بیشتر دیده می‌شود. شماری از محققین رفتارهای تهاجمی و پرخاشگری کودکان سن مدرسه را با سابقه طلاق والدین ارتباط داده‌اند.

افسردگی، خودکشی و رفتارهای جنسی در جوانان

فروپاشی خانواده، جوانان را در معرض افسردگی، خودکشی و فعالیتهای جنسی زود هنگام قرار می‌دهد. Whitback در پژوهش اخیر خود دریافت، دوست‌یابی مادران پس از طلاق اثرات قوی بر رفتارهای جنسی پسرانشان دارد و نگرش مادران مبنی بر سهولت دسترسی و مقبولیت روابط جنسی پس از طلاق بر نگرش و رفتارهای جنسی دخترانشان موثر خواهد بود.

شواهد بدست آمده از مطالعات موجود، نشان می‌دهد، کودکانی که با هردو والد خود زندگی می‌کنند ثبات عاطفی و پیشرفت آموزشی مناسب‌تری دارند، نمرات تحصیلی آنها بالاتر است و در نوجوانی شانس بازماندن آنها از تحصیل پنجاه درصد کمتر است و بروز حاملگی در میان آنها کمتر دیده می‌شود. در مقایسه با کودکانی که با یک والد خود زندگی می‌کنند، کودکان در خانواده‌هایی که هردو والد حضور دارند، از توجه بیشتری برخوردارند (از لحاظ نظارتی، کمک در کارهای مدرسه، کیفیت روابط خانوادگی و غیره). در واقع، کودکان خانواده‌های تک والد از کیفیت زندگی پایین‌تری برخوردارند و فقر در میان آنها بیشتر دیده می‌شود.

عوامل دخیل در فروپاشی ازدواج

شواهد موجود حاکی از این است که علل شکست ازدواج پیچیده و چندگانه‌اند. در تحقیقات و نظریات مختلفی که ارائه شده است عوامل چندی در فروپاشی خانواده‌ها دخیل شناخته شده‌اند:

- بیکاری و مشکلات معیشتی
- عوامل خطر ساز در درون خانواده‌ها. همچون اعتیاد، بیماری‌های مزمن یا مرگ فرزند.
- خانواده‌های مخلوط^۱
- سابقه طلاق والدین
- بازنگری در نقش‌های جنسیتی و تأثیرات منشور برابری فمینیستها
- نگرش منفی و دو سویه به ازدواج
- رشد فردگرایی
- فقر مهارت‌های ارتباطی

- خشونت در خانواده
- داشتن زندگی مشترک پیش از ازدواج
- اسانی طلاق
- انزوای اجتماعی و جغرافیایی خانواده‌ها
- مهاجرت

بیکاری و مشکلات معیشتی

به عقیده بسیاری، بخصوص از نظر سازمانهای رفاه اجتماعی، فشار ناشی از بیکاری بر خانواده بسیار شدید است و می‌تواند تاثیر زیادی بر سلامت روابط داشته باشد. بیکاری نه تنها باعث تنگناهای مالی می‌شود بلکه اعتماد به نفس را کم می‌کند و باعث انزوا و کاهش توانمندی خانواده‌ها در دستیابی به زندگی رضایت بخش می‌شود. در سوی دیگر طیف هم خانواده‌ها بعلت فشارهای مالی و ترس از بیکاری ساعات کار خود را افزایش می‌دهند و در نتیجه وقت کمتری برای خانواده خواهند داشت و این خود فشار دیگری را به خانواده تحمیل می‌کند.

عوامل خطر ساز در درون خانواده‌ها

بسیاری نظرات حاکی از آن است که وجود برخی عوامل در درون خانواده، ازدواج را در معرض خطر جدی فروپاشی قرار می‌دهد. به عنوان مثال می‌توان از مشکلات ناشی از مصرف الکل، اعتیاد و قمار نام برد. جدا از تباهی اجتماعی، آنها اغلب با خشونت در خانواده نیز همراهند.

از بیماریهای مزمن هم بعنوان استرسهای ناتوان کننده در خانواده نام برده شده است. برای مثال می توان از داشتن کودکان معلول، بیماریهای مزمن روانی و بیماریهای جسمی خطرناک نام برد.

همچنین از خانواده های مخلوط (که فرزندان حاصل از ازدواجهای قبلی در خانواده حضور دارند) نیز بعنوان خانواده های در معرض خطر جدی نام می برند. زوجین در این شرایط اغلب با مشکلات پیچیده ای مواجه می شوند و انتظارات غیرواقعی آنها می تواند فشار مضاعفی بر رابطه زناشویی وارد سازد.

سابقه طلاق والدین هم در برخی نظرات بعنوان عامل خطر جدی فروپاشی در ازدواج مطرح شده است افرادی که در خانواده های ناکارآمد رشد کرده اند، ممکن است در تلاش برای ساختن و حفظ یک ارتباط سالم و رضایت بخش آمادگی لازم را نداشته باشند.

بازنگری در نقشهای جنسیتی و منشور برابری فمینیستها

بنظر می رسد که بازنگری در نقشهای جنسیتی اثرات جدی در ازدواج داشته است. بدنبال "جنبش زنان"، دیدگاههای بنیادی جدیدی در زمینه نقش زنان و موقعیت اجتماعی آنان مطرح شده است و مردان اغلب در چگونگی تعامل با این نظرات مردد بنظر می رسند.

عوامل موثر در شکل یافتن این دیدگاهها متنوعاند از این میان می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- عوامل اقتصادی و ورود زنان به بازار کار
- افزایش سهم زنان در اقتصاد خانواده
- افزایش سطح تحصیلات زنان

- دسترسی به روشهای موثر کنترل موالید و کاهش تعداد فرزندان
- عدم پاسخگویی به شرایط و مطالبات جدید، می‌تواند روابط زوج را به عرصه "جنگ قدرت" سوق دهد. تا آنجا که برخی از فمینیستهای افراطی موضعی بسیار خصمانه به خانواده گرفته‌اند و طلاق را راهی از یک ساختار ظالمانه معرفی کنند و نه فروپاشی یک پیوند مقدس.

نگرش‌های منفی و دو سویه به ازدواج

نگرش‌های منفی که در جامعه (جوامع غربی) نسبت به خانواده شکل گرفته است، پایداری ازدواج را تضعیف می‌کند. یکی از مهم‌ترین عوامل دخیل در سست شدن روابط زوج‌ها، تردید (و گاه خصومت) نسبت به مفهوم ازدواج است که بخصوص در میان تحصیل کرده‌ها، وسایل ارتباط جمعی و سازمانهای اجتماعی رسوخ کرده است. نقش سازنده و مثبت خانواده در حفظ سلامت اجتماعی و روانی افراد بخوبی شناخته نشده است و یا نادیده گرفته شده است. دکتر "ایستمن" بیان می‌کند که یکسری اسطوره‌ها و باورهای غلط در سطح جامعه در مورد خانواده رایج شده است، همچون:

"ازدواج تنها برای مردان خوبست". "ازدواج موجب سلامت و رضایت مردان است و زنان را بیمار و ناخشنود می‌سازد". "خشونت و سوء استفاده در ازدواج رایج است،" و "تلاش برای کاهش فروپاشی خانواده‌ها در حقیقت تحقیر، برچسب زدن و حمله به افرادی است که طلاق گرفته‌اند."

رشد فردگرایی

"دکتر دیوید بلنکن هورن"، رئیس انجمن ارزشهای امریکایی، مسئله را این چنین عنوان می‌کند که: "تغییری در نگرش عمومی به معنای ازدواج و تعهد به ازدواج

رخ داده است و جریان نیرومند تعهد به خود و فردگرایی شکل گرفته است و این دلیل اصلی ضعف خانواده بعنوان یک نهاد است."

بسیاری چنین عنوان کرده‌اند که امروزه برخی افراد با این باور که حقوق و نیازهای فردی بایستی بر منافع زوجین در ازدواج مقدم باشد، به روند ازدواج وارد می‌شوند و چنین به نظر می‌رسد که این زوجها آمادگی لازم برای تعهد به زندگی مشترک برای تمام عمر را ندارند.

فقر مهارت‌های ارتباطی

فقر مهارت‌های ارتباطی در سطح روابط بین فردی شایعترین عامل است که می‌تواند به شکست ازدواج بیانجامد. روشن شده است که شمار زیادی از مردم قادر به بیان واضح و جسورانه نیازهای خود نیستند و در نتیجه نمی‌توانند از بروز خشم و خشونت ویرانگر خود در روابط مشترک جلوگیری کنند. فقر مهارت‌های ارتباطی باعث می‌شود که زوجها دچار انزوا، عدم اطمینان و سردرگمی در روابط خود شوند و گاه صمیمیت را در خارج از روابط مشترک خود جستجو کنند.

کمبود مهارت‌های والدگری، از سوی برخی گروه‌های رفاه اجتماعی، بعنوان عامل فشار بر خانواده‌ها تلقی شده است. گفته می‌شود دوره مراقبت و تربیت فرزندان یکی از پراسترس‌ترین دوره‌های زندگی است که زوجها آمادگی لازم را برای آن ندارند و به علت عدم دسترسی به خانواده‌های گسترده، زوجها از پشتیبانی لازم برخوردار نیستند.

خشونت در خانواده

خشونت در خانواده در برخی نظرات علت اصلی فروپاشی ازدواج تلقی شده است و گفته می‌شود این خشونت اغلب از نسلی به نسل بعد انتقال می‌یابد. هر زمان در روابط

خانوادگی "قدرت" برجسته شود، نتیجه اغلب بروز خشونت است که بیشتر زنان و کودکان از آن در رنجند.

داشتن زندگی مشترک پیش از ازدواج

در جوامع صنعتی غرب، در چند دهه اخیر پیوسته بر شمار افرادی که "زندگی مشترک بدون ازدواج" را انتخاب می‌کنند، افزوده می‌شود. باور رایجی در جامعه شکل گرفته است که روابط مشترک پیش از ازدواج به شکل‌گیری یک ازدواج موفق کمک می‌کند. این نگرش را بخصوص برخی از متخصصین در چند دهه گذشته رایج کرده‌اند. برای مثال "مونت گومری" (۱۹۷۳) عنوان کرد: "زوجهایی که زندگی مشترک را قبل از ازدواج تجربه می‌کنند در انتخاب همسر کمتر اشتباه می‌کنند، ازدواج آنها منطقی‌تر است و توهّمات کمتری در مورد شریک زندگی خود دارند."

با اینحال "زندگی مشترک بدون ازدواج" سیستمی بشدت ناپایدار است. پژوهشهای اخیر همگی نشان می‌دهند که تجربه زندگی مشترک بدون ازدواج شانس شکست در ازدواج را افزایش می‌دهد. Nock به این واقعیت اشاره می‌کند که در بسیاری موارد "زندگی مشترک بدون ازدواج" آینده‌ای ندارد، برای مدت کوتاهی دوام می‌آورد و سرانجام به ازدواج یا جدایی ختم می‌شود. و نهایتاً اینکه "زندگی مشترک بدون ازدواج" جدا از اینکه نهایتاً چه سرانجامی داشته باشد، به ازدواج ختم شود یا نشود، چه از لحاظ کمی، چه از لحاظ کیفی با ازدواج متفاوت است. Sarantckos از بررسی مطالعات انجام شده، چنین نتیجه‌گیری می‌کند که:

- تجربه زندگی مشترک پیش از ازدواج شانس ازدواج موفق را کاهش می‌دهد. این ارتباط امکان کسب تجربه در مورد مسائل ازدواج را به زوج نمی‌دهد. امکان شکل گرفتن یک رابطه متعهدانه که افراد بتوانند یکدیگر را بخوبی بشناسند را

فراهم نمی‌سازد و زوجها فرصت سازگاری با یکدیگر را بدست نمی‌آورند. و اگر شانس انتخاب مجدد به این افراد داده شود، بیش از نیمی از آنها یکدیگر را انتخاب نخواهند کرد.

- زوجیهایی که تجربه زندگی مشترک بدون ازدواج را داشته‌اند در مجموع شادمانی و رضایتمندی کمتری در زندگی زناشویی دارند، نزدیکی میان آنها کمتر است، اعتماد کمتری به هم دارند، از آزادی کمتری در زندگی زناشویی برخوردارند، خشونت و تعارضهای ارتباطی آنها بیشتر است و رابطه آنها نسبت به زوجیهایی که زندگی مشترک قبل از ازدواج را تجربه نکرده‌اند، پایداری کمتری دارد.

آسانی طلاق

در دهه‌های اخیر بدنبال تصویب قانونی که طلاق را تسهیل می‌کند، افزایش برجسته‌ای در آمار طلاق کشورهای غربی رخ داده است. اکنون افراد با این نگرش وارد زندگی مشترک می‌شوند که طلاق در هر زمان دلخواه مجاز است و به سادگی انجام می‌شود. می‌دانند که احتمال وقوع آن در بیش از نیمی از ازدواجها وجود دارد و هر گاه در زندگی مشکلی پیش آید، طلاق راهی پذیرفتنی و بسادگی دست یافتنی است، و نیز آنها می‌دانند که در صورت جدایی نیمی از دارائیه‌ها به آنها تعلق خواهد گرفت. این وضعیت منجر به فضایی شده است که زوجها بجای تعهد به زندگی مشترک و تلاش برای حل مسائل از مشکلات دوری می‌جویند و بسادگی از یکدیگر جدا می‌شوند.

انزوای اجتماعی و جغرافیایی خانواده‌ها

به نظر می‌رسد انزوای تدریجی خانواده‌ها فشار زیادی بر ازدواج تحمیل می‌کند. گفته می‌شود که کاهش خانواده‌های گسترده، بیکاری، نبود سیستم‌های حمایتی، اجتماعی و محلی همگی در انزوای اجتماعی خانواده موثر بوده است.

مهاجرت

مشخص شده است که مهاجرین با مشکلات ویژه‌ای روبرو می‌شوند که ازدواج آنها را در معرض خطر قرار می‌دهد.

عوامل دخیل در پایداری ازدواج

عوامل دخیل در شکست ازدواج توضیح نمی‌دهند که چگونه برخی از زوجها در زندگی مشترکشان موفقند و برخی دیگر خیر. اگر چه تحقیقات بیشتری برای پاسخ به سؤال لازم است، اما از مطالعاتی که تاکنون انجام شده است، یکسری از عوامل موثر در موفقیت یا عدم موفقیت ازدواج، مشخص شده‌اند:

- ارتباط کارآمد و حل تعارض
- انتظار واقعی از ازدواج
- تقسیم برابر کارهای خانه
- داشتن فرزند
- طول زمان ازدواج
- تعهد مذهبی

ارتباط کارآمد

دکتر John Gottman می‌نویسد: "بقای ازدواج ناشی از توانایی زوج در حل تعارضاتی است که در هر رابطه‌ای اجتناب‌ناپذیر است." تیم دکتر Gottman، لحظه به

لحظه‌ی ارتباط‌های زوجین را بررسی کردند، آنها تظاهرات چهره، رُست‌ها و بی‌قراری زوجها را در هنگام ارتباط تعقیب کرده و حتی تنفس و ریتم قلبی آنها را ثبت کردند. بر خلاف باور عمومی، Gottman به این نتیجه رسید که موفقیت ازدواج احتمالاً بیش از آنکه به سازگاری زوج با یکدیگر مرتبط باشد، وابسته به چگونگی ارتباط آنها در برخورد با مسائل گوناگون است.

Gottman دریافت که زوجها سه شیوه کلی ارتباطی دارند:

زوجهای همراه^۱؛ آنها اغلب در آرامش روی مشکلات خود کار می‌کنند و به رضایتی بالغانه می‌رسند. زوجهای دوری‌گزین^۲؛ آنها بر عدم توافق خود موافقت می‌کنند و بندرت اختلاف‌های خود را نمایان می‌سازند و سرانجام زوجهای دمدمی^۳؛ روابط آنها پر سر و صدا است. شادیها و مناقشات روزمره جلوه زندگی این زوجهاست.

به گفته Gottman: "قبلاً، بسیاری از روانشناسان زوجهای دوری‌گزین و دمدمی را پاتولوژیک قلمداد می‌کردند، اما تحقیقات انجام شده نشان داد که هر سه گروه زوجها به یک نسبت پایدار بوده و از شانس موفقیت یکسانی برخوردارند."

آنچه بنظر Gottman تعیین‌کننده است، نه نوع ارتباط، بلکه نسبت تعاملات مثبت به تعاملات منفی است. بدین ترتیب زوجهای دوری‌گزین که از تعاملات منفی پرهیز می‌کنند و زوجهای "دمدمی" که روابط مثبت هیجانی غنی دارند، بخوبی می‌توانند نسبت این تعادل را برقرار سازند. آنچه اهمیت دارد، این است که آیا لحظات خوب بالغانه، عشق، طنز، حمایت، محبت، سخاوت، برلحظات بد، شکایت، عیب‌جویی، بیزاری، تحقیر، حالت تدافعی و سردی پیش می‌گیرند یا نه. در تحقیق Gottman،

1-validating

2-conflict-avoiding

3-volatile

نسبت لحظات خوب به لحظات بد در خانواده‌های موفق، حداقل ۵ به ۱ بود. لحظات خوب می‌توانند بسیار ساده باشند، مانند در آغوش گرفتن، یک لبخند، یا قدم زدن در پارک.

بر عکس برخی رفتارهای منفی خاص می‌توانند مانع ایجاد و تداوم رابطه شوند و به ارتباط آسیب بزنند. او این رفتارها را "چهار مسیر تباهی" ^۱ نامید. که به ترتیب شدت عبارتند از: عیب‌جویی ^۲، تحقیر ^۳، حالت تدافعی ^۴ و دیوار سنگی ^۵.

زنان بیشتر از عیب‌جویی و مردان بیشتر از دیوار سنگی استفاده می‌کنند. آنچه این چهار رفتار را ویرانگر می‌سازد، صرفاً ناخشنودی نیست که ایجاد می‌کنند بلکه آنها شکل‌گیری و تداوم رابطه را مختل می‌سازند. آنها چرخه‌هایی از نزاعها و خصومت‌های پایان‌ناپذیر را شکل می‌دهند که در صورت عدم آگاهی شخص به این پدیده‌ها، خروج از آنها بسیار سخت خواهد بود.

تحقیقات Gottman تنها به موارد اختلاف و درگیری در زوجها منحصر نمی‌شود و او به استراتژیهای موثر در تقویت ازدواج نیز توجه دارد.

محققین و آموزشگران روز به روز بیشتر به اهمیت شیوه ارتباط موثر بعنوان مشخصه کلیدی موفقیت ازدواج اشاره می‌کنند

1-The four horseman of the apocalypse

2-Criticism

3-Contempt

4-Defenciveness

5-Stone walling

تقسیم برابر کارهای خانه

Arlie Renel بیان می‌کند زوجهای خوشبخت آنهایی هستند که همسرانشان در کارهای خانه با آنها شریکند، به این مسئله باور دارند و برای آن ارزش قائلند. پرفسور Hlochshild اشاره می‌کند که در میان زوجهای شاغل، عدم مشارکت در کارهای خانه اغلب به تعارضات زناشویی منجر می‌شود. این مشاهدات توسط سایر مطالعات نیز تأیید شده است.

در حالیکه برخی محققین نتیجه گرفته‌اند: "بنظر می‌رسد تقسیم برابر کارهای خانه و مراقبت از کودکان رضایت زناشویی را، حداقل در کوتاه مدت، افزایش می‌دهد." Both و Amato در نتیجه‌گیری احتیاط می‌کنند زیرا شواهد محکمی، دال بر اینکه، تقسیم برابر کارهای خانه پایداری ازدواج را نیز افزایش می‌دهد، وجود ندارد.

انتظارات واقعی از ازدواج

Ilene wolcoh محقق استرالیایی در بررسی خود دریافت که انتظارات واقعی و متجانس زوج از ازدواج عامل مهمی در تعیین آینده ازدواج است. در تحقیق وی بسیاری از افراد مطلقه انتظارات غیرواقعی از ازدواجشان داشته‌اند. برای مثال امیدوار بوده‌اند که ازدواج، احساس تنهایی و مشکلات روانشناختی آنها را حل کند. همچنین، بر اساس شواهد موجود، هر گاه زوجها به رابطه خود بعنوان امری که نیازمند کاری مستمر و متعهدانه است، نگاه می‌کنند در ازدواج خود موفقیت کسب می‌کنند.

Judith Wallerstein در کتاب خود، "ازدواج خوب" می‌نویسد:

"همچنانکه من ازدواج زوجهای خوشبخت را با هزاران مورد طلاق که در بیست

و پنج سال گذشته دیده‌ام، مقایسه می‌کنم، برایم روشن می‌شود که این مردان و زنان پایه‌های مستحکمی برای رابطه خود آفریده‌اند و همچنان بطور مشترک به ساخت آن اهتمام دارند. بسیاری از زوجیهایی که سرانجام طلاق گرفته‌اند، چنین زیر بنایی را شکل نداده‌اند و درک نکرده‌اند که رابطه آنها نیاز دارد در طول زمان تقویت شود. بسیاری از ازدواجها تنها به این دلیل فرو می‌پاشند که بدنه آنها ضعیف‌تر از آن بوده است که در مقابل دگرگونیهای زندگی پایداری کند. زوجهای خوشبخت ازدواج خود را پیوسته از نو شکل می‌دهند و حتی در دوره سالمندی، وجود دیگری را تضمین شده نمی‌دانند. بسیاری از زوجیهایی که طلاق گرفته‌اند، درک نکرده‌اند که ازدواج تنها بواسطه برپایی یک جشن، در هستی جاری نمی‌شود. نه قانون و نه جشنهای مذهبی، انسانها از طریق زندگیشان ازدواج را می‌سازند."

در دهه‌های اخیر آموزشگران زندگی خانواده تقریباً همگی مبحث "انتظار از ازدواج" را در برنامه‌های خود گنجانده‌اند.

داشتن فرزند

تولد یک فرزند اغلب بر پیوند زناشویی فشار می‌آورد. اخیراً تحقیقات قابل توجهی به نقش تولد فرزند و تحول زوج به والدین پرداخته‌اند. یک سری از مطالعات نشان داده‌اند که تولد فرزند و والد شدن از رضایت زناشویی می‌کاهد و یا تعارضات زناشویی را افزایش می‌دهد.

در سالهای اخیر با وجود افزایش مشارکت پدران در خانواده، پس از تولد فرزند، همچنان موانع چندی در این راه وجود دارد. تغییر این نگرش که بچه‌داری کار زنان است، بسیار دشوار است. مردها انتظار دارند که همسرانشان از ابتدا کفایت لازم را برای بچه‌داری داشته باشند و هر چه مردها بیشتر سعی می‌کنند که نقش فعال در مراقبت

فرزندانشان ایفا کنند، باز خوردهای منفی یا چند پهلویی بیشتری از والدین خود می‌گیرند.

Cowans چند حوزه تعارض را در هنگام تولد فرزند اول تشخیص داد:

اول، زن و شوهر هر دو تغییرات منفی در رابطه‌ی جنسی میان خود گزارش می‌کنند، تقریباً در تمامی زوجها، دفعات عشق‌ورزی در ماههای اول تولد نوزاد کاهش می‌یابد. دوم، زنان و مردان گزارش می‌کنند که تقسیم کارهای خانه، همچون دو سال اول زندگی، باعث بروز تعارض در خانواده می‌شود. سوم، ایجاد تعادل میان کار و خانواده پس از تولد فرزند از مسائل اساسی است که زوجها پس از فراغت نسبی از امور نوزاد با آن مواجه می‌شوند. کار دیگری که والدین باید انجام دهند، چه زن شاغل باشد یا خانه‌دار، این است که مراقبی مطمئن و قابل دسترس برای کودک در زمانهای غیبت خود بیابند. پژوهشها همچنین به تغییر نقش پدرها در طول زمان اشاره دارند و اینکه آنها برای ایفای نقشهای تازه به کسب مهارت و حمایت نیاز دارند.

در حالیکه در این تحقیقات چنین می‌نماید که تولد فرزند به ازدواج فشار می‌آورد، سایر پژوهشها نشان داده‌اند: "این بچه نداشتن است که با افزایش شانس طلاق همراه است." تحقیقات نشان داده‌اند که تولد اولین فرزند شانس طلاق را در سال اول تولد بطور چشم‌گیری کاهش می‌دهد. اما پس از تولد نوزاد، آمار طلاق بصورت صعودی افزایش می‌یابد. ولی این افزایش تدریجی است و آمار طلاق دو سال پس از تولد اولین فرزند، همچنان از میزان معمولی مورد انتظار بسیار پایین‌تر است. همچنین آمار نشان می‌دهد که تولد فرزند پس از ازدواج مجدد نیز آمار جدایی را کاهش می‌دهد.

Walt و شاگردانش نتیجه گرفته‌اند: "این نتایج، شواهد محکمی را فراهم می‌آورد

که بچه‌ها پایداری ازدواج را افزایش می‌دهند."

Larson و شاگردانش عنوان می‌کنند:

"یکی از جالب‌ترین و مشوش‌کننده‌ترین یافته‌ها از تحقیقات Morgan Lye, و Condran بدست آمده است، این محققین دریافتند که شانس جدایی والدین فرزندان پسر کمتر از شانس جدایی والدین فرزندان دختر است. آنها این یافته را به درگیر شدن بیشتر پدرها با امور پسرانشان نسبت داده‌اند. این فرض با شواهد دیگری تائید می‌شود که نشان می‌دهند هر چه درگیری پدرها در امور مراقبتی فرزندانیشان افزایش می‌یابد، شانس طلاق کمتر می‌شود."

طول زمان ازدواج

این یک واقعیت ثابت است که هر چه زمان بیشتری از ازدواج سپری می‌شود، شانس جدایی زوجها از یکدیگر کمتر می‌شود. در استرالیا نیمی از طلاقها در هشت سال اول زندگی رخ می‌دهند. البته به این معنی نیست که خطر جدایی، زوجهای را که مدت طولانی از ازدواجشان گذشته است تهدید نمی‌کند، تنها شانس آن در مجموع کاهش می‌یابد.

برخی مطالعات به نقش عناصر کلیدی دوستی، تعهد، توافق و طنز در پایداری ازدواج توجه کرده‌اند. در یک بررسی که اخیراً انجام شده است، عناصر صمیمیت، تعهد ارتباط، همراهی و دیدگاههای مذهبی بطور شایع در زوجهای با بیش از سی سال زندگی مشترک تشخیص داده شد. محققین دریافتند این زوجها در صحبتهایشان توضیح می‌دهند که چگونه نزدیکی میان دو فرد به درون روابطشان نفوذ می‌کند و ابعاد هیجانی، جسمانی و روحانی به خود می‌گیرد، نزدیکی آنها به شکل مشارکت در علائق، فعالیتها، افکار، احساسات، ارزشها، تفریحات و دردهایشان بروز می‌کند. این زوجها مشخصاً با این انتظار وارد زندگی مشترک شده بودند که ازدواجشان پایدار می‌ماند و به ازدواج به شکل یک رابطه پایدار می‌نگریستند که به صرف بروز برخی مسائل و مشکلات

فرو نمی‌ریزد. بسیاری از مصاحبه‌شوندگان دوره‌های سخت زندگی مشترکشان را "فرصتهایی برای تعالی"^۱ بیان می‌کردند. بسیاری از آنها چنین توصیف می‌کردند: "گویی قرار بود بر صخره‌های سخت فایق باشیم." برای این افراد طلاق یک فرصت نبود. مهارت‌های مثبت ارتباطی، شامل در میان گذاشتن افکار و احساسات، توضیح مسائل به یکدیگر و گوش دادن با احترام به نظرات دیگری، اغلب حضور داشت و نیز درجه بالایی از توافق بر نقاط قوت رابطه‌شان داشتند. به علاوه محققین دریافتند که ایمان مذهبی مشترک جلوه بارز زندگی بسیاری از این زوجها بود.

اخیرا دکتر اسکات استنلی از دانشگاه دنور و یکی از طراحان برنامه ی PREP^۲ عنوان کرده است: "تحقیقات جدید بطور روزافزونی به ارزشهای قدیمی اشاره می‌کنند. وقتی شما به آنچه که امروز محققین به سوی آن کشانده می‌شوند، نگاه می‌کنید، می‌توانید بگوئید که آنها چیزی را که در طول سالها آنقدر به قلب زوجها نزدیک بوده است، مجددا کشف می‌کنند. تعهد، گذشت، پذیرش، دوستی و مانند آن. البته یافتن این عناصر در تحقیقات اخیر به این معنی نیست که آنها جدیدند، بلکه روز به روز نگاه این حوزه از دانش بیشتر به سمت آنها می‌چرخد و هر چه محققین بیشتر به آنها توجه کنند، بیشتر درک می‌کنیم که این عناصر، مانند احترام، اعتماد و تعهد همیشه حضور داشته‌اند و گنجینه‌ای از ازدواج‌های شکوهمند را فراهم ساخته‌اند."

تعهد مذهبی

"افرادی که در خانواده‌های مذهبی رشد یافته‌اند در مجموع ازدواج‌های پایدارتری دارند."

1-Opportunities for maturity

2-Premarital marriage education program

از یافته‌های تحقیقات اخیر چنین برمی‌آید که اعمال مذهبی، حتی وقتی معیارهای سنجش ساده‌ای مانند دفعات حضور در مکانهای مذهبی بکار می‌رود، نسبت معکوس با شانس جدایی و طلاق دارد. نتایج یک بررسی در آمریکا نشان داد شانس بروز طلاق در افرادی که در طی سال یکبار یا کمتر در کلیسا حضور می‌یابند در پنج سال اول زندگی ۱۷٪ است این رقم در افرادی که ماهیانه حداقل یکبار در کلیسا حضور می‌یابند به ۷٪ کاهش می‌یابد. در این بررسی دریافتند که پس از ده سال آمار جدایی گروهی که به کلیسا نمی‌روند به ۳۲٪ می‌رسد ولی این رقم در گروه دیگر که بطور منظم در مراسم شرکت می‌کنند تنها ۱۰٪ است. و نیز از نتایج تحقیقات چنین بنظر رسید که تعهدات مذهبی نقش مهم‌تری نسبت به تمایلات مذهبی ایفا می‌کنند.

شواهدی زیادی وجود دارد مبنی بر این که افراد با تعهد قوی مذهبی نظرات شدیداً مخالفی بر علیه طلاق دارند. پژوهشی که اخیراً انجام شده است نشان می‌دهد زندگی مشترک بدون ازدواج در میان افرادی که تعهدات مذهبی ضعیفی دارند، بیشتر دیده می‌شود و جوانانی که تعهد مذهبی آنها قوی‌تر است کمتر به زندگی مشترک بدون ازدواج روی می‌آورند. این جوانان بشدت تحت تاثیر اعتقادات مذهبی والدینشان قرار دارند و این نشان‌دهنده اثرات بین نسلی اعتقادات مذهبی است.

کلیات آموزش زندگی خانواده

سمپوزیوم F.L.E در Brigham Young University در سال ۱۹۸۶ برگزار گردید. در این سمپوزیوم بیست تن از آموزشگران زندگی خانواده از نقاط مختلف ایالات متحده، کانادا و اسپانیا شرکت داشتند. مطالب اصلی این اجلاس بر تعریف سیستماتیک "آموزش زندگی خانواده"، نیاز به توضیح مفاهیم پایه و پارامترهای F.L.E، نیاز به مشخص کردن جدی‌تر ارزشها در F.L.E و نیاز به مشخص شدن ارتباط ویژه با اختصاصی "آموزش زندگی خانواده" با تئوریهای موجود آموزشی و نیاز به حصول اطمینان از اینکه برنامه‌های "آموزش زندگی خانواده" بر اساس یافته‌های محکم دانشگاهی است، متمرکز بود.

شرکت‌کنندگان در سمپوزیوم تاکید داشتند که نیاز به کتاب راهنمایی اختصاصی برای پرداختن به مطالب و مسائل مورد توجه در F.L.E وجود دارد.

هدف از آموزش زندگی خانواده

اگر چه روند آموزش زندگی خانواده اکنون بخوبی جا افتاده است و بسیاری از فعالیتها تحت این نام صورت می‌گیرد اما در تعریف این عبارت مشکلات زیادی وجود داشته است. از لحاظ تاریخی F.L.E معانی متفاوتی برای افراد داشته است که به

سر درگمی زیادی منجر شده است. تعاریف زیادی از سال ۱۹۶۰ برای F.L.E بکار رفته است که اغلب آنها مبهم، دو پهلو و بیش از حد آرمان گرایانه بوده است. در حال حاضر اگر چه نقاط مشترک زیادی در میان آموزشگران پدید آمده است اما با این حال اختلاف نظرهای مهمی نیز وجود دارد.

دلایلی وجود دارد که چرا توافق بر تعاریف F.L.E مهم است. تعاریف کمک می کنند که به روشنی در مورد اهداف مناسب فکر کنیم، آنها جهت گیری و دور نمای اجرایی ما را مشخص می کنند و کمک می کنند تا تصویر مشخصی از فعالیتهای آموزشی داشته باشیم و نیز در برقراری ارتباط موثر با دیگران ما را یاری می دهند.

بعلاوه توافق بر تعاریف F.L.E گام مهمی برای شکل گیری تئوری آموزش زندگی خانواده، آماده سازی آموزشگران زندگی خانواده و شکل گیری و ارزیابی تحقیقات مبتنی بر آموزش زندگی خانواده است. اگر F.L.E بطور ثابتی تعریف نشود مقایسه مطالعات ناممکن می شود و جمع آوری و انباشت دانش و اطلاعات و شکل دادن مفاهیم این حوزه بصورت تجربی و عملی مشکل خواهد بود. همچنین بدون تعریف مشخص از آموزش زندگی خانواده، کار همانندسازی و تعهدپذیری به این حوزه آموزشی برای آموزشگران سخت می شود. و نیز عدم وضوح در معانی می تواند مشکلات زیادی در سیاست گذاری طرح به بار بیاورد. زیرا افراد ممکن است قضاوتها و تصمیم گیریهای آموزشی متفاوتی بر اساس انتظارات، فرضیه ها و پارامترهای شخصی خود اتخاذ کنند.

با اینحال تعاریف در F.L.E، بعنوان دانشی در حال تکوین، در پژوهشهای تحلیلی شکل می یابند. و چنان که توماس و ارکوس (۱۹۹۲) دریافته اند، چندین مشخصه مهم در تعاریف F.L.E وجود دارد که نیازمند توجه تحلیلی اند. (برای مثال، اهداف عمومی، نتایج مطلوب، فرضیات، محتوی، باورهای عمومی).

اهداف و مقولات متعدد F.L.E، احتمالاً بیش از آنچه که به نظر می‌آید با یکدیگر در ارتباطند و توافق قابل ملاحظه‌ای در مورد محتوی F.L.E ایجاد شده است. در تهیه چهارچوب مناسب F.L.E چند نکته را می‌توان مورد نظر قرار داد:

الف - این چهارچوب طیف وسیعی از آموزشهای مرتبط با خانواده را در برگیرد.

ب - تعداد سرفصلهای آن محدود باشد و به هر کدام به روشنی پرداخته شود.

ج - محورهای مختلف یادگیری (دانش، نگرش، ارزشها و مهارتها) در محتوی هر سرفصل گنجانده شود.

د - این چهارچوب نمایانگر آن باشد که آموزش زندگی خانواده برای تمامی سنین است.

نمونه‌ای از چهارچوبهای رایج در F.L.E، چهارچوب "انجمن ملی ارتباطات خانواده برای آموزش سراسر عمر"^۱ است که بردارنده هفت سرفصل اصلی است:

۱ - رشد انسان و جنسیت

۲ - ارتباطات بین فردی

۳ - تعاملات خانوادگی

۴ - مدیریت منابع خانواده

۵ - آموزش والدین

۶ - اخلاق

۷ - خانواده و جامعه

و سه فرایند کلی:

الف - ارتباطات^۱ ب - تصمیم‌گیری^۲ ج - حل مسئله^۳

در روند کلی سرفصلهای هفت‌گانه جاری بوده و دانش، نگرش و مهارتهای مربوط به هر سرفصل در مرحله بعد به آنها اضافه می‌شود. برای مثال در سرفصل ارتباطات بین فردی، اطلاعاتی چون "عوامل موثر در انتخاب درست، نگرش‌هایی مثل "احترام به خود و دیگران"، و مهارت‌هایی مثل "شروع، نگهداری و اتمام رابطه" مطرح می‌باشند. آیا این هفت عنوان و سه فرایند، واقعاً ضروری می‌باشند؟ به نظر توماس و ارکوس، هدف این است که مشخص گردد در خانواده به عنوان یک سیستم زنده چه می‌گذارد؟ به طور کلی عبارت "زندگی خانواده" به کنش و واکنش‌هایی در فرایند تربیت و پرورش فرزندان، نیازهای اعضای خانواده به حمایت، امنیت، عواطف، پرورش، تولید و مصرف و خدمات مورد نیاز درخصوص حمایت و حفاظت از واحد خانواده، اطلاق می‌گردد که تاثیرپذیر از سایر موسسات اجتماعی و سیستم‌های مختلف مانند اقتصاد، آموزش، مذهب و قانون می‌باشد. بنابراین، مطرح نمودن تمامی عناوین و فرایندهای منظور شده در چهارچوب F.L.E جهت ارائه آموزش‌ها ضروری است.

هدف از این مطالب این است که نگاهی به وضعیت عملی و آموزشی، "آموزش زندگی خانواده" بیاندازد.

از آغاز قرن، جنبش آموزش زندگی خانواده، تحت نام "آموزش مادران" شکل گرفت و اکنون بسیاری فعالیتها تحت این عنوان انجام می‌شود. برنامه‌های F.L.E در پاسخ به نیاز افراد و خانواده‌ها شکل گرفته است و پیشرفتهایی در زمینه روشن نمودن

1-Communications

2-Decision Making

3-Problem Solving

زیربناهای علمی این حوزه از دانش انجام شده است. با وجود این علایم روشن، کار زیادی باقی است تا F.L.E بتواند توان دسترسی به اهدافش را بیابد. در این میان نکات زیر ضروری بنظر می‌رسند:

۱ - آموزش زندگی خانواده مربوط به افراد و خانواده در سراسر طول زندگی است. در ابتدا، F.L.E بیشتر به آموزش والدین می‌پرداخت (یا به عبارت دقیق‌تر، مادران) و بنابراین برای والدین (مادران) طراحی شده بود. اما در طول زمان به سایر افراد و به خانواده در طول زندگی گسترش یافت. ارکوس و هنون (۱۹۹۹) عنوان کرده‌اند که برنامه‌ها می‌توانند با توجه به افراد و خانواده‌ها و شرایط ویژه‌ی آنها هنجار شوند. برای مثال، سیر ازدواج - والد شدن - بازنشستگی. این هنجارسازی می‌تواند وابسته به سن (برای مثال بلوغ)، بسته به رویداد (از دست دادن یک عضو خانواده) و یا ترکیبی از سن و رویداد (ازدواج در سن پائین) باشد. برخی برنامه‌ها، اختصاصاً برای گروهی ویژه با نیازی خاص تنظیم می‌شود (مانند آموزش جنسی، آموزش والدین، آموزش ازدواج).

۲ - F.L.E بایستی بر مبنای نیازهای افراد و خانواده‌ها باشد. معمولاً تاکید می‌شود که F.L.E بایستی بر مبنای نیاز فوری افراد و خانواده‌ها باشد و معمولاً عنوان می‌شود که برنامه‌های زندگی خانواده، حداکثر اثر خود را زمانی می‌گذارند که مرتبط با نیازهای فوری فرد، خانواده و اجتماع باشد.

۳ - F.L.E از بعد آموزشی چند وجهی و در عمل چند تخصصی است. البته به نظر می‌رسد که در حال حاضر، F.L.E عمدتاً در قالب جامعه‌شناسی و روان‌شناسی در خانواده، به کار می‌رود. با این همه F.L.E سعی دارد با استفاده از طیف وسیع‌تری از دانش در نظام‌های گوناگون (مردم‌شناسی، زیست‌شناسی، اقتصاد، قانون، فلسفه،

روان‌شناسی، جامعه‌شناسی) و ایجاد هماهنگی در میان این نظامها در راستای منافع افراد و خانواده عمل کند.

برای مثال تجربه F.L.E تاکنون اهمیت توجه به نظامهای آموزشی را دریافته است. به نظر می‌رسد بسیاری از آموزشگران خانواده از شیوه‌های آموزشی استفاده می‌کنند که اشکالات زیادی در متون آموزشی به آنها وارد شده است.

۴ - برنامه‌های F.L.E به اشکال مختلفی ارائه می‌شوند:

F.L.E به طور معمول، توسط موسسات مختلفی مانند مدارس، انجمن‌های محلی و موسسات دولتی، خصوصی، تجاری و صنعتی ارائه می‌شود. این تنوع برای ایجاد سرویس‌دهی در طول زندگی و پاسخ به نیازهای متفاوت مردم می‌تواند مفید باشد. برخی پیشنهاد می‌کنند که کلیه موسسات ذیصلاح در ارائه F.L.E مشارکت داشته باشند، زیرا این امر باعث می‌شود که این موسسات تشویق به ارزیابی نیازهای خود شده و از دوباره کاری در استفاده از منابع جلوگیری شود.

۵ - رویکرد F.L.E بیشتر آموزشی است تا درمانی.

۶ - F.L.E باید نمایانگر ارزش‌های مختلف بوده و به آنها احترام بگذارد.

۷ - به مسئله تفاوت‌های شرکت‌کنندگان و مخاطبین F.L.E بیشتر توجه شود (برای مثال جنس، طبقه اجتماعی، قومیت)

۸ - روند روشنگری علمی مفاهیم F.L.E ادامه یابد. تا پیوستگی لازم در این حیطه بدست آید و فعالیتهای F.L.E از لحاظ تئوریک، تجربی، علمی و سیاست‌گذاری ارتقاء یابد. بویژه باید به آزمودن فرضیه‌های زیربنایی F.L.E و شناسایی باورهای عمومی آن، که این حوزه از دانش را مشخص می‌سازند، توجه لازم مبذول شود.

۹ - تلاش بیشتر برای تخصصی ساختن امر آموزش زندگی خانواده.

بخصوص لازم است توجه جدی به استراتژیها و رویکردهای منسجم‌تر در امر تربیت آموزشگران F.L.E انجام شود. اگر قرار است از آموزشگران در طرح استفاده شود، آنگاه نیاز به برنامه‌های آموزش (برای آموزشگران) است که فراتر از مهارت‌های تکنیکی، به تئوریه‌ها و باورهای زیربنایی که در مراحل مختلف شکل‌گیری، تصمیم‌گیری و اجرای برنامه‌های آموزش زندگی خانواده، حضور دارند، بپردازند.

این مطالب نشان می‌دهند که F.L.E همچنان بعنوان حوزه‌ای از مطالعه و تجربه در حال شکل گرفتن است و هیچ راه کوتاهی برای طی شدن مسیر آن وجود ندارد. ضرورتها امیدواریه‌ها و چالشهای زیادی در مسیر آموزش زندگی خانواده وجود دارد. امید است که آموزشگران زندگی خانواده به این چالشها واکنش نشان دهند و امید به پایداری و غنای زندگی فردی و خانوادگی را محقق سازند.

F.L.E به عنوان برنامه‌ای آموزشی

هدف عمده‌ی برنامه‌های آموزشی ازدواج پیشگیری است. بر این اساس، خطوط کلی که توسط بخش Attorney-General^۱ تدوین شده، هدف اختصاصی چنین ترسیم می‌شود:

"شکل‌گیری برنامه‌های پیشگیری که بر مبنای تهیه اطلاعات و مهارت‌ها است بر پرورش روابط مثبت پایدار، تاکید دارد. آموزشگرهای آموزش دیده، تعیین مسیر و حمایت را قبل و حین ازدواج فراهم می‌کنند، با این هدف که روابط سالم و پایدار را ارتقا دهند، بنابراین منجر به کاهش احتمال طلاق و ترومای ناشی از جدایی و طلاق می‌گردند."

منطق طرح را می‌توان در قانون ازدواج^۲ (۱۹۶۱) و قانون خانواده^۳ (۱۹۷۵) و همین طور در هدف‌های دو گانه‌ی زیر دید:

- ارتقا و حمایت از ازدواج پایدار و رضایتمند و زندگی خانوادگی که از طریق افزایش آموزش‌ها و سلامت جسمانی - روانی حاصل از آن، بدست می‌آید.

1-Federal Attorney General's Department

2-Marriage Act

3-Family Law Act

● ممانعت از محرومیت‌های ناشی از طلاق و جدایی.

قابل توجه است که پی‌ریزی برنامه بر روی پیشگیری است تا درمان. تنها اندکی از زوجها با این نگرش ازدواج می‌کنند که این یک ارتباط موقتی است و عموماً آرزو دارند که زندگی طولانی و حمایتگری با هم داشته باشند. در بیشتر اوقات، آنها مراقب هم هستند، همدیگر را دوست دارند و نیت‌های خیر فراوانی به همدیگر دارند و ارتباطات آنها سالم و امیدوارانه است.

اما همانطور که Harville Handrix، نویسنده و آموزشگر ازدواج گفته است:

"ازدواج یک حالت ساکن بین دو فرد تغییر ناپذیر نیست. ازدواج یک سفر معنوی و روحانی است که در یک حالت وجدآمیز از مجذوبیت شروع می‌شود، از میان یک صخره‌ی پر پیچ و خم و محکم می‌گذرد تا به خود آگاهی برسد و به صمیمت، لذت و اتحاد مادام‌العمر منتهی می‌شود. اینکه بخواهید یا نخواهید این پتانسیل را به واقعیت تبدیل کنید، بستگی به توانایی شما در جذب همتای مکمل شما دارد، اما رضایتمندی شما نیاز به دانشی درباره‌ی وجوه مخفی‌تان دارد."

سایر آموزشگران ازدواج به نتایج تحقیقاتی اشاره کرده‌اند که معلوم می‌سازد، درک زمینه‌های خانوادگی متفاوت اما نرمال، روشن ساختن انتظارات از ازدواج و ایجاد الگوهای ارتباطی مناسب، عوامل مهمی در رضایت ازدواج و حیات آن می‌باشند. "دیوید و وراماک" که از پیشگامان آموزش ازدواج در آمریکا و استرالیا می‌باشند، سه ضرورت اساسی را برای ازدواج موفق مطرح کرده‌اند:

- یک تعهد به رشد همراه با صداقت درونی (توسط زن و شوهر)
- یک سیستم موثر ارتباطی و مهارت‌های لازم جهت استفاده از آن
- توانایی برای قبول، اتخاذ رویکرد مثبت و حل خلاقانه تعارضات ازدواج

در حالیکه راه‌های قدرتمند کردن ازدواج، متنوع است، اما یک عامل مشترک وجود دارد: آگاهی از زمینه‌ها و تفاوت‌ها و الگوهای ارتباطی خوب می‌تواند تقریباً به تمام ارتباطات کمک کند. تعداد خیلی کمی از ازدواج‌ها، آنقدر بیمارگونه‌اند که عملاً آموزش در مورد آنها با شکست مواجه می‌شود.

اهداف اولیه آموزش ازدواج و ارتباط، حمایت از ارتباطات سالم و دارای عملکرد است. تمام اینها شامل مسیر کشف خود و دیگران است و آموزشگران مختلف این مسیر را با زبانهای متفاوتی شرح داده‌اند. بنابراین:

آموزش پیشگراانه ازدواج شامل بهبود و افزایش آگاهی، اطلاعات و مهارت‌هایی است که از طریق آنها زوجین تعاملات بین فردی و عملکرد خود را به عنوان زوج در یک رابطه صمیمانه بدست می‌آورند.

دو نتیجه مهم از این فهم حاصل می‌گردد:

- ۱ - آموزش ازدواج و ارتباط در اصل یک روش درمانی نیست.
 - ۲ - این آموزش بصورت مشاوره‌ای نیست، بلکه یک روند آموزشی است.
- همانطور که "مؤسسه استرالیایی آموزش ازدواج"^۱ و "انجمن کاتولیک آموزش ازدواج"^۲ در سال ۱۹۹۳ بیان کرده‌اند:

"آموزش ازدواج بطور اساسی با مشاوره ازدواج متفاوت است زیرا روی گسترش دانش و مهارت و منش زوجین تاکید دارد تا باعث ایجاد و حفظ یک ارتباط شود، اما در

^۱ Australian Association For Marriage Education

^۲ Catholic Society For Marriage Education

مشاوره ازدواج، بر عکس بنای اولیه روی حل مشکلات روحی خاصی است که توسط مراجعین ابراز می‌شود.

این تمایز در جاهای دیگر هم بیان شده است. یک آژانس سرویس خانوادگی گفته است:

"یکی از مشکلات عمده در زمینه آموزش، مقابله با این برداشت غلط است که زوج‌هایی که در این کلاس‌ها شرکت داشته‌اند، در ارتباطات خود مشکل داشته‌اند. بنابراین احتیاج است که به مردم آموزش داده شود تا متوجه شوند تفاوت بین آموزش ازدواج و مشاوره چیست، خصوصا در جاهایی که محیط کوچک است و جدایی و تنهایی امکان‌پذیر نیست و حفظ حریم خصوصی مشکل است."

مبهم بودن تمایز بین اصول مشاوره‌ای و آموزش در تحقیقات اخیر در زمینه‌های نگرشی جامعه بررسی گردیده است. یک گزارش از واحد Attorney-General حاکی است که لازم است از تقویت عقاید مردم در این مورد که آموزش ارتباط فقط برای زوج‌هایی است که مشکل دارند، پرهیز شود.

دکتر راجر هریس، از طراحان مطالعاتی آموزش ازدواج در استرالیا، از موانع نگرشی جهت آموزش ازدواج سخن گفته است:

"در تلاش برای فهم این موانع نگرشی، به صور مختلف بیان آنها توسط زوجین مواجه شدیم: ما به آن نیاز نداریم، ما مشکلی نداریم، آیا این مشاوره ازدواج است که ما می‌گذرانیم و یا آموزش ازدواج؟ اینها ابهاماتی بود که وجود داشت، زیرا افکار عمومی بیشتر آن را بر صورت مشاوره‌ای می‌بینند تا آموزشی."

پس باید تمایز واضحی بین آموزش ازدواج و مشاوره‌های درمانی در سیاست‌های اجرایی و اصول اساسی آن، معلوم گردد.

نتیجه‌ی حاصل

آموزش ازدواج در اصل یک روش درمانی نیست. این آموزش بصورت مشاوره‌ای نیست، بلکه یک روند آموزشی است. با اینکه توافق عمومی در این مقوله وجود دارد، اما تحلیل‌های متفاوتی در مورد مفهوم آموزش وجود دارد. برخی هدف از آموزش را تنها یک جمع‌آوری ساده اطلاعات نمی‌دانند و هدف از آموزش را تقویت آموزش‌گیرنده برای استفاده از دانش در ایجاد مسیرهای انتخاب آگاهانه و مسئولانه و عمل بر پایه‌ی استدلال می‌دانند. این تعریف از آموزش ازدواج و ارتباط با انتشار صرف اطلاعات، دریافت غیرفعال اطلاعات و یا با آموزش‌های محدود مهارتی یکی نیست. پس اگر FLE را یک آموزش بنامیم، آنگاه F.L.E بایستی متوجه شکل‌گیری باورهای موجه و ایجاد ظرفیت‌های مورد نیاز برای رسیدن به این باورها باشد.

نتیجه‌ی کلی اینکه:

F.L.E رویکردی آموزشی است، نه درمانی. اغلب آموزش‌گران زندگی خانواده اظهار داشته‌اند که هدف از فعالیت‌های F.L.E آموزش و آماده‌سازی است و نه ترمیم.

ارزش‌های خانواده و F.L.E

"F.L.E باید ارزش‌های گوناگون خانواده‌ها را ارائه و به آنها احترام بگذرد."

"ارزش‌ها جوهره و مسئله دائمی F.L.E است."

سئوالات:

- کدام ارزش‌ها باید یا نباید در F.L.E گنجانده شوند؟
- آیا آموزشگران F.L.E می‌توانند ارزش‌های شخصی خود را با آموزش گیرندگان به اشتراک بگذارند؟
- بهترین راه مواجهه با سئوالات ضد و نقیض ارزشی چیست؟
- کدام ارزش‌ها در رویکردهای آموزشی مناسب‌تر و موثرترند؟
- چگونه آموزشگران می‌توانند به ارزش‌های گوناگون فرهنگی و خانوادگی احترام بگذارند؟

در طول زمان این سئوالات و سایر سئوالات ارزشی مورد توجه قرار گرفته، بحث‌های زیادی را برانگیخته و توضیحات قابل توجهی نیز برای آنها ارائه گردیده است. با این همه توضیح تمامی این سئوالات امکان‌پذیر نیست.

مثال‌هایی برای روشن کردن اهمیت توجه به این قبیل سئوالات ارزشی آورده شده است. نقش ارزش‌ها در آموزش زندگی خانواده چیست؟، اگر چه برای بسیاری از آموزشگران زندگی خانواده در ابتدا روشن نبود که آیا بحث ارزش‌ها متعلق به حوزه F.L.E می‌شود یا نه، در حال حاضر بر اهمیت و اطمینان از حضور ارزش‌ها در F.L.E به شیوه‌های گوناگون تاکید شده است. اول اینکه، بسیاری از مطالبی که در مورد اهداف F.L.E بیان می‌شوند در حقیقت مطالبی در ارتباط با ارزش‌ها می‌باشد. برای مثال، تقویت و غنای سلامت افراد و خانواده‌ها، فهمیدن و پذیرش ارزش‌های گوناگون و شکل دادن مهارت‌های تفکر انتقادی.

دوم اینکه، طراحی مقولات آموزشی زندگی خانواده، شامل مقوله اخلاق (و بنابراین ارزش‌های اخلاقی) به عنوان یکی از مقولات اصلی است.

سوم اینکه، بسیاری از تجربه‌های آموزشی در برنامه‌های متنوع F.L.E، شامل فعالیتهای ارزشی، همچون پرسشنامه‌های ارزشی و چک لیست‌ها و توضیحاتی در مورد ابهامات ارزشی است.

و چهارم اینکه یکی از نقش‌های با اهمیت آموزشگران F.L.E، کمک به شرکت‌کنندگان برای شکل دادن نگرش‌ها و ارزش‌های اجتماعی است.

ارزش‌ها به وضوح به صورتی فراگیر در آموزش زندگی خانواده حضور دارند و ضروری است که آموزشگران برای پرداختن به مضامین ارزشی در آموزش زندگی خانواده، آمادگی لازم را داشته باشند.

ویژگی‌های مخاطبین طرح

توجه به ویژگی‌های آموزش‌گیرندگان که برنامه جهت آنها تدوین شده است شامل جنس افراد، طبقه اجتماعی و قومیت در تاثیر بخشی آموزش‌ها دخالت مهمی دارند ولی کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. از نظر تاریخی، جنسیت یک مسئله در F.L.E بوده است، تا مدت‌ها F.L.E بعنوان برنامه آموزشی زنان شناخته می‌شد. در حقیقت بنظر می‌رسد که این تفکر همچنان پا بر جاست. برای مثال Kostash عنوان می‌کند که در مدارس عمومی در ایالات محته امریکا، اغلب این دختران هستند که در این نوع کلاس‌ها ثبت نام می‌کنند. در ادامه، بررسی دبیرستانهای آن کشور نشان داده است که اگر چه پسرها بیش از بیست سال گذشته در آموزش‌های خانواده ثبت نام می‌کنند، اما همچنان آمار دختران شرکت‌کننده در این قبیل کلاس‌ها بیشتر است.

در این بررسی‌ها دریافته‌اند که بسیاری از برنامه‌های آموزش والدین، بر نقش مادران متمرکز است و نقش مراقبتی و تربیتی پدرها نادیده گرفته می‌شود و یا به سرعت از آن می‌گذرند. در یک بررسی چنین استنباط می‌شود که حتی وقتی که کلاس‌های F.L.E مختلط هستند (مردان و زنان هر دو ثبت نام کرده‌اند) فضا و گفتار کلاس‌ها جهت‌گیری زنانه می‌یابد و شاید یکی از دلایل آن این باشد که اغلب آموزشگران زن هستند. آنها اشاره کرده‌اند که نیاز به آموزشگران زن و مرد برای

مدلسازی در آموزشهای زندگی خانواده وجود دارد. مسئله جنسیت همچنین در ارتباط با طبقه اجتماعی و قومیت نیز می باشد. برخی نظرات انتقادی از F.L.E عنوان کرده اند که F.L.E برای خانواده های طبقه متوسط نوشته شده است و منعکس کننده ی ارزش های این گروه است و مطرح کرده اند که برنامه های آموزش مراقبت از فرزندان تفاوت های فرهنگی را در نظر نگرفته اند و به نیازهای متفاوت والدین فقیر و کم درآمد نیز نپرداخته اند.

این مثال ها نشان دهنده ی پیچیدگی و نفوذ مسایل مرتبط با جنسیت ، طبقه اجتماعی و قومیت در F.L.E است ولی متأسفانه مطالب اندکی در این زمینه ها نوشته شده است و این حیطه توجه و حساسیت خاص آموزشگران را طلب می کند.

زمینه‌های اصلی آموزش خانواده

۱۰ حوزه‌ی آموزشی خانواده که در زیر آورده شده است، معیارهای اصلی است که جهت صدور گواهی معتبر برای آموزشگر خانواده استفاده می‌گردد. زیر مجموعه‌های این ۱۰ حوزه که لیست گردیده است، منجر به ایجاد یک دید در هر حوزه می‌شود، البته انتظار نمی‌رود که یک آموزشگر خانواده به تمامی اجزاء این حوزه‌ها احاطه داشته باشد.

۱ - خانواده در جامعه

درک خانواده و ارتباطات آنها با دیگر جوامع از قبیل انجمن‌های آموزشی، دولتی، مذهبی و شغلی در جامعه.

از قبیل: ساختارها و عملکردها؛ متغیرهای فرهنگی (سلسله مراتب خانوادگی، کلاس اجتماعی، جغرافیا، قومیت، نژاد و مذهب)؛ آشنایی و دیدار نامزدها، انتخاب در ازدواج.

خویشاوندی؛ اقلیت‌ها و فرهنگ‌ها (فهم روش زندگی خانواده‌های اقلیت و روش زندگی خانواده‌ها در جوامع مختلف در اقصی نقاط جهان)؛ تغییر نقش‌های جنسیتی (نقش‌های مورد انتظار و رفتارهای نامزدها با همدیگر، زوج‌های متاهل، والدین و

کودکان، خواهر و برادرها، قوم و خویش‌ها؛ مشخصات دموگرافیک؛ موضوعات تاریخی؛ ارتباطات خانواده - کار؛ وابستگی‌های اجتماعی (تاثیر دو جانبه‌ی موقعیت‌های اجتماعی اصلی و خانواده‌ها).

۲ - پویایی‌های درونی خانواده‌ها

فهم و درک نقاط قوت و ضعف خانواده و چگونگی ارتباط اعضای خانواده با همدیگر.

از قبیل: روندهای اجتماعی درونی (شامل همکاری و تعارض)؛ ارتباط (الگوها و مشکلاتی در ارتباطات زن - شوهر و والد - فرزند، شامل چگونگی حل تعارض و برخورد با استرس)؛ چگونگی اداره‌ی تعارض، استرس‌های خانوادگی نرمال (دوره‌های انتقالی در چرخه‌ی زندگی خانواده، مراقبت از سالمندان)؛ بحرانهای خانوادگی (طلاق، ازدواج مجدد، مرگ، خشونت، سو مصرف مواد، ناامنی اقتصادی و رنج و مشقت)؛ نیازهای خاص خانواده (شامل فرزند خواندگی، نگهداری و تربیت فرزند، مهاجرت، درآمد پایین، جنگ، خانواده‌های مخلوط، بعلاوه‌ی آنهایی که اعضای معلول در خانواده دارند).

۳ - رشد و تکامل انسان در طول زندگی

فهم تغییرات تکاملی افراد خانواده در طی زندگی مشترک. بر اساس دانش معنوی، جسمانی، شناختی اجتماعی، اخلاقی و زوایای شخصیتی. شامل: قبل از تولد؛ دوران شیرخوارگی؛ اوایل و اواسط کودکی؛ نوجوانی؛ بزرگسالی، پیری.

۴ - ارتباط جنسی

درک جنبه‌های فیزیولوژیک، روانی و اجتماعی تکامل جنسی در طی زندگی مثلاً به تطابق سالم جنسی رسیدن، شامل: فیزیولوژی تولید مثل؛ مختصات بیولوژیک؛ جنبه‌های زندگی جنسی، رفتارهای جنسی، ارزشهای جنسی و تصمیم‌گیری؛ کنترل موالید؛ پاسخ جنسی؛ کژکاری جنسی با تاثیر روی ارتباطات.

۵ - ارتباطات بین فردی

درک تکامل و حفظ ارتباطات بین فردی، شامل: خود و دیگران؛ مهارت‌های ارتباطی (گوش دادن، همدلی، خود افشاءگری، تصمیم‌گیری، حل مسئله و حل تعارض)؛ صمیمیت، عشق، علاقه و دوست داشتن؛ ارتباط با دیگران (احترام، خلوص و مسئولیت‌پذیری).

۶ - اداره منابع خانواده

درک تصمیم‌های افراد و خانواده‌ها که در مورد گسترش و توزیع منابع شامل زمان، پول، دارایی‌های زوجین، انرژی، دوستان، همسایه‌ها و فضا (مکان)، جهت رسیدن به اهداف‌شان. شامل: تنظیم اهداف و تصمیم‌گیری، گسترش و توزیع منابع؛ تاثیرات محیط اجتماعی؛ چرخه زندگی و تاثیرات ساختار خانواده؛ تصمیمات.

۷ - آموزش والدین

درک اینکه چگونه والدین یاد می‌گیرند، راهنمایی و تحت تاثیر قرار دادن کودکان و نوجوانان چگونه است.

شامل: حقوق والدین و مسئولین‌ها؛ روندها - تمرینات والدین؛ ارتباطات والد - کودک؛ تغییر در راه حل‌های والدینی، تغییر نقش‌های والدین در طی چرخه زندگی.

۸ - قانون خانواده و سیاست عمومی

درک تعریف قانونی خانواده و قوانینی که روی خانواده تاثیر می‌گذارند.

شامل: خانواده و قانون (در ارتباط با ازدواج، طلاق، حمایت خانوادگی، حضانت فرزند، حمایت و حقوق کودک و کنترل تولید مثل خانواده)؛ سرویس‌های خانوادگی و اجتماعی؛ خانواده و تحصیل؛ خانواده و اقتصاد؛ خانواده و مذهب؛ سیاست و خانواده (سیاست‌های عمومی و تاثیر آن روی خانواده، شامل مالیات، حقوق شهروندی، امنیت اجتماعی، قوانین حمایت اقتصادی).

۹ - اخلاقیات

درک منش و کیفیت هدایت اجتماعی انسانی، توانایی بررسی تحلیلی سوالات و موضوعات اخلاقی.

شامل: تشکیل و تنوع ارزش‌ها در جامعه‌ی متکثر؛ بررسی و تحلیل ایدئولوژی‌ها؛ نتایج اجتماعی ارزش‌های انتخاب شده با اخلاق و تغییرات ناشی از تکنولوژی، اخلاق و کار حرفه‌ای.

۱۰ - متدولوژی آموزش زندگی خانواده

درک فلسفه کلی و اصول گسترده آموزش زندگی خانواده همراه با توانایی برای برنامه‌ریزی، تحقق بخشیدن و بررسی برنامه‌های آموزشی.

شامل: برنامه‌ریزی و تحقق بخشیدن؛ بررسی و ارزیابی (مواد، پیشرفت دانش‌آموختگان و تاثیر بخشی برنامه) تکنیک‌های آموزشی؛ توجه به گروه مخاطب (جهت تقویت تاثیر بخشی آموزش)؛ حساسیت به موضوعات ارتباطی و ارزش‌ها (فهم روند ارتباطی جمعی).

روش‌های آموزش در F.L.E

آموزش ازدواج در استرالیا با نزدیکی سه ایده‌ی آموزشی، روانشناختی و رفتاری بدست آمده است که منجر به پیدایش اصول آموزش بزرگسالان شده است و بر این اساس است:

- ۱- مهارت‌های ارتباطی، قابل فراگیری است.
 - ۲- فهم بعضی روندها که در ارتباطات اتفاق می‌افتد، ضروری است.
 - ۳- این تئوری که حیات شامل مراحل است.
- بعد از آن برنامه‌ها با تغییراتی در جنبه‌های فرهنگی و قانونی ازدواج و ارتباط شکل گرفت. در دهه‌های اخیر پنج اصل در حوزه‌ی آموزش بزرگسالان معلوم گردیده است:

- ۱- اصل آموزش مادام‌العمر
- ۲- افزایش این نظریه که ویژگی‌های مخاطبین در آموزش موثر است.
- ۳- تاکید بر روی تکرار آموزش
- ۴- جامع‌پذیری آموزش (یعنی همه مردم بتواند استفاده نمایند).
- ۵- آموزش بر اساس نیازهای فوری آموزش‌گیرندگان باشد.

اساس تئوریک روش‌های آموزشی

گارلند، زیر بنای تئوریک برنامه‌های آموزشی ازدواج را مشخص کرد که شامل: تئوری سیستم‌های عمومی^۱، تئوری راجرز^۲، تئوری رفتاری^۳ و نهایتاً غنی‌سازی ازدواج^۴ در کلیسا، است.

تئوری سیستم‌های عمومی

در این تئوری به روندها و ساختارها پرداخته می‌شود و نه اهداف و موضوعات خاصی که زوجها بیان می‌دارند. برنامه‌های منتج از این تئوری، مهارت‌های آموزشی را پی‌ریزی می‌کند که زوجها می‌توانند به عنوان ابزاری برای آگاهی از الگوهای تعاملی استفاده کنند و در صورت لزوم این الگوها را تعدیل نمایند. این مهارت‌ها شامل خودآگاهی، ارتباط‌گیری، آگاهی از دیگری، بحث و تبادل و حل مسئله می‌باشد.

تئوری کارل راجرز

Client-Centred theory توسط کارل راجرز پایه‌ریزی گردید که اساس کار یک سری از برنامه‌های غنی‌سازی ازدواج است. راجرز مطرح می‌نماید که پتانسیل رشدی هر فرد تمایل دارد در ارتباط با فردی دیگر، رها گردد و در یک رابطه‌ی واقعی، این فرد با تجربه، مراقب و همین‌طور عمیقاً غیر قضاوت‌گر و حساس در درک طرف مقابل می‌باشد.

1-General systems Theory

2-Client-Centred Theory

3-Behavioural Theory

4-Marriage Enrichment in the Church

این روش مهارت‌هایی را در برمی‌گیرد که اختصاصاً فرد را قادر می‌سازد که با زوج خود پیوند یابد. این فرد با ادراک و پذیرنده است، می‌تواند احساسات و انگیزه‌ها را تشخیص دهد و قادر است به طور شفافی به طرف مقابل نمایانده شود.

تئوری رفتاری

برگرفته از تحقیقات تجربی است که اصول یادگیری را کشف می‌سازند. شامل مفاهیمی مثل تقویت مثبت و منفی، شرطی‌سازی و شکل‌دهی است. اگر چه گارلند ذکر کرده که این روش در برنامه‌های آموزشی کمتر بکار می‌رود، اما اساس آن مهارت‌های ارتباطی و مبادله‌ای است.

غنی‌سازی ازدواج در کلیسا

گارلند در نتیجه مطالعاتی در امریکا دریافت که افراد یاد می‌گیرند تا نیازهای اساسی خود را ارضا کنند پس باید به رشد خود جهت تکامل خلاقیت و کارایی در حوزه‌های بالقوه‌ی خود، ادامه دهند.

اغلب برنامه‌هایی که توسط آژانس‌های ازدواج و خانواده در استرالیا ارائه می‌شود، تمایل دارند که بطور ترجیحی ترکیبی از تئورهای سیستم‌های عمومی، رفتاری و راجرزی باشند.

بر طبق متون اخیر سیمون ذکر کرده است که برنامه‌هایی که بر اساس ترکیبی از سه تئوری فوق باشند، بهترین پیش‌آگهی پایدار مثبت را به دنبال دارند.

طیف روش‌های آموزشی

رویکردهای عمومی برای آموزش ارتباط

روش‌های متفاوت و فراوانی جهت آموزش ارتباط و ازدواج وجود دارد. بعد اول از این قضیه، اختصاصی بودن و مورد تأیید قرار گرفتن برنامه‌ها است. بعضی از برنامه‌های آموزشی ارتباط، مثل "پیشگیری و برنامه‌ی ارتقا"^۱ توسط مارکمن و همکاران تهیه گردیده است (سال ۱۹۹۵) و برنامه PREPARE^۲ که توسط olson و همکاران تهیه گردیده است (سال ۱۹۹۶) و به میزان بسیار زیادی روش‌های آنها مورد تأیید قرار گرفته است و سیستم آموزشی گسترده‌ای بر اساس آنها با محتوای آموزش ارتباط و ازدواج برای مردم طراحی گردیده است..

اغلب این برنامه‌های بسیار ساختار یافته، در طی شرایط تحقیقاتی گسترش و تکامل یافته‌اند و با در نظر گرفتن تحقیقات روانشناسی تأثیرگذاری و شاخص‌های رضایت ارتباط شکل گرفته‌اند. در سر دیگر این طیف یک سری از برنامه‌های آموزشی توسط تجربیات آموزشگران شکل گرفته است. این برنامه‌ها اغلب بصورت محلی تشکیل شده‌اند و روش‌هایی که از اینها حاصل می‌شود، خیلی تأیید شده نیست و بیشتر بستگی به تجارب خاصی که آموزشگران داشته‌اند، دارد (هریس، سیمونز، ویلیس و باری ۱۹۹۲).

1-Prevention and Relationship Enhancement Program

2-Premarital Personal and Relationship Evaluation Program

محتوای این برنامه‌ها عموماً نشان دهنده‌ی پس‌خوراندی است که از زوجین شرکت‌کننده در برنامه‌های آموزشی زندگی خانواده در طی چندین سال بدست آمده است تا اینکه ناشی از اصولی باشد که از تحقیقات روانشناسانه مشتق گردیده باشد.

بعد دوم برنامه‌های آموزشی ازدواج، نحوه‌ی ارزیابی آنهاست. بسیاری از این برنامه‌ها در گروه‌ها ارائه می‌شود. اما بعضی از آنها به زوج‌های منفرد و بعضی دیگر ممکن است برای ارائه به افراد طراحی گردیده باشد. (هریس و همکاران ۱۹۹۲).

تقریباً در تمام برنامه‌ها، روی تعامل چهره به چهره بین آموزشگر خانواده و شرکت‌کننده تأکید دارند. تعداد خیلی کمی از برنامه‌ها هستند که بر اساس سرویس‌دهی تلفنی و یا بر روش‌های خودآموزی استوارند.

مثلاً یک برنامه آموزشی انعطاف‌پذیر در زمینه‌ی آموزش خانواده، با عنوان REDEE¹ بوجود آمده که شامل خودآموزی و بدون تماس چهره به چهره بین آموزشگر و آموزش‌گیرنده است. این برنامه شامل یک نوار ویدیویی، کتاب راهنما و سرویس آموزشی تلفنی می‌باشد. (هالفورد، مور، ویلسون، باروس و فاروگیا ۱۹۹۸).

بعد سوم، در واقع بعد زمانی این برنامه‌هاست. بعضی برنامه‌ها جلسات منفرد یک یا دو ساعته هستند، در حالیکه برنامه‌های دیگر شامل ۲۰ - ۱۵ ساعت تماس هستند (to have and to hold, ۱۹۹۸).

همچنین در ساختاربندی با یکدیگر تفاوت دارند. مثلاً بعضی برنامه‌ها طولانی‌تر و بصورت برنامه‌ی تک‌واحدی آخر هفته (تعطیلات دو روزه آخر هفته) اجرا می‌شوند و بعضی دیگر بصورت جلسات متعدد در طی چند هفته اجرا می‌گردند.

بعد چهارم، اهداف آموزشی برنامه است. بعضی برنامه‌ها بطور عمده روی انتقال

اطلاعات، روشن ساختن افق‌ها و انتظارات از ازدواج و افزایش آگاهی تاکید دارند. چهارچوب رایج چنین برنامه‌هایی شامل عرضه‌ی اطلاعات آگاهی دهنده بعلاوه‌ی بحث و تبادل بین زوجها و یا بحث‌های درون گروهی می‌باشد. در برخی برنامه‌های آموزشی دیگر تاکید بر کسب مهارت‌ها است. مثلاً برنامه‌ی PREP^۱ تهیه شده توسط مارکمن و همکاران، بر گسترش مهارت‌های مثبت ارتباطی و کاهش ارتباط منفی و اداره تعارض منفی، استوار می‌باشد و اینها اهداف آموزشی اصلی این برنامه می‌باشند. یک راه مفید برای فهم و طبقه‌بندی روش‌های متنوع آموزش ازدواج و ارتباط، تقسیم‌بندی آنها به سه دسته بزرگ است.

۱- روش‌های اطلاع‌رسانی و آگاهی

اساس این روش، انتقال اطلاعات، واضح ساختن انتظارات و افزایش آگاهی از روندهای ارتباطی کلیدی است که روی عاقبت ارتباط تاثیر می‌گذارند. بعضی برنامه‌ها شامل ایجاد مهارت‌های ارتباطی است، اما معمولاً آموزش فعالی در زمینه‌ی این مهارت‌ها وجود ندارد.

بنظر می‌رسد بر اساس اطلاعات موجود، اکثر زوج‌هایی که تحت آموزش ازدواج، قرار می‌گیرند (در کشور استرالیا)، این نوع از آموزش را دریافت می‌دارند (هریس و همکاران ۱۹۹۲). محدودیت این نوع برنامه‌ها این است که اکثر آنها، بطور بومی توسط آموزشگران تهیه شده‌اند و محتوای دقیق و روند برنامه‌ها اغلب مورد تائید کامل قرار نگرفته است. فقدان معیارهای استاندارد شده در این برنامه‌ها، به این معنی است که نمی‌توانند در تحقیقات علمی بررسی گردند.

۲- روش‌های پرسش‌نامه‌ای

بیشترین برنامه‌ی پرسش‌نامه‌ای که در حال حاضر در استرالیا استفاده می‌گردد، PREPARE (اولسون و همکاران ۱۹۹۶) و FOCCUS^۱ (لارسن و هالمن ۱۹۹۴) می‌باشند.

در این برنامه‌ها، هر زوج پرسش‌نامه‌ای را کامل می‌کند که طیف وسیعی از ابعاد عملکردی زوج را معلوم می‌کند، سپس، پس خورندهای حاصل از بررسی پرسش‌نامه‌ها در اختیار زوجها قرار می‌گیرد. استفاده از این پرسش‌نامه‌ها به نحو بارزی در بین آموزشگران فرق می‌کند. بسیاری از آموزشگران با در اختیار گذاشتن نتایج پس‌خوراند، تبادل میان زوجها در مورد مسوولیت‌های خود را تسهیل می‌کنند.

بنظر می‌رسد هدف اصلی، ایجاد آگاهی و تسهیل هدف‌گذاری برای تغییر مثبت می‌باشد. عده‌ای دیگر از آموزشگران گزارش کرده‌اند که آنها پرسش‌نامه‌ها را جهت تشخیص نیازهای زوجین، بحث و تبادل نظر با زوجین جهت تعیین اهداف آموزشی ویژه که خواهان دسترسی به آن هستند و کمک به تکمیل پرسش‌نامه با انواعی از تمرینات تجربی جهت رسیدن به اهداف تعاملی و مبادله‌ای، بکار می‌برند.

مثال: یک سری از تمرین‌های ساختار یافته تهیه شده است که در برنامه PREPARE (اولسون، دایر و دایر، ۱۹۹۷) بکار می‌رود. بهر حال تمرین‌های ساختار یافته، هنوز به میزان زیادی روی ارتقای آگاهی، تاکید دارد و آموزش مهارت‌های خاص را دربر نمی‌گیرد.

وسیع‌ترین پرسش‌نامه تحقیقاتی PREPARE است و آخرین نسخه آن PREPARE2000 است که می‌تواند بوسیله‌ی کامپیوتر، نمره‌گذاری شود

واریانت‌های دیگر این برنامه شامل ENRICH^۱ است که جهت آموزش زوجین تائید گردیده است و همین طور برنامه MATE^۲ که برای زوج‌هایی است که مدت زمان طولانی است با هم زندگی می‌کنند.

برنامه‌ی PREPARE شامل بررسی و درک طیف وسیعی از زمینه‌های ارتباطی شامل: ارتباط زوجین، حل تعارض، والد شدن، مذهب، نزدیکی و انعطاف‌پذیری می‌باشد. برنامه‌ی FOCCUS عملکرد زوجین را در طیف وسیعی از زمینه‌ها شامل افق‌های روشن زندگی، دوستان، علایق، شخصیت، ارتباط، مذهب و ارزش‌ها، رابطه‌ی جنسی، آمادگی جهت ازدواج، اعتقادات در مورد تعهدات ازدواج و معلوم ساختن مشکلات کلیدی، بررسی می‌نماید.

۳- برنامه‌های آموزش مهارت‌ها

سومین دسته از برنامه‌های آموزشی ازدواج و ارتباط، این برنامه است. مثال‌هایی از چنین برنامه‌هایی شامل: "برنامه بهبود ارتباط Gurney و همکاران"^۳، "برنامه‌ی PREP تهیه شده توسط مارکمن و همکاران" و "برنامه‌ی ارتباط زوجین"^۴ می‌باشد. در هر کدام از این برنامه‌ها، زوج‌ها روش‌هایی را در زمینه‌ی مهارت ارتباط، دریافت می‌دارند که می‌تواند بصورت مخلوطی از سخنرانی‌ها، نمایش دادن و استفاده از روش‌های سمعی -

1-Evaluation and Nurturing Relationship Issues, Communication and Happiness.

2-Mature Age Transition Evaluation

3-Relationship Enhancement Program (Guerney 1977,1987,Guerney & Maxson,1990).

4-Couple Communication Program (Miller,Wackman & Nunally,1976)

بصری می‌باشد. همچنین به زوجها فرصت داده می‌شود تا این مهارت‌های جدید را تمرین کنند و از اجرای آنها پس‌خوراند دریافت دارند.

تفاوت در مهارت‌هایی که در برنامه‌های آموزشی مهارت‌ها ارایه می‌شود، حداقل در بخشی از آنها، نبود اعتقاد همگانی در مورد این است که کدام مهارت جهت پایداری و رضایت ازدواج اساسی است.

یک واریانت دیگر از برنامه‌های آموزش مهارت‌ها، برنامه‌ی SELF-PREP می‌باشد که شامل آموزش طیف وسیعی از مهارت‌ها شامل: ارتباط، اداره کردن تعارض، بهبود صمیمیت و روابط جنسی می‌باشد.

اتفاق نظر کلی درباره‌ی اینکه کدام مهارت برای آموزش زوجها خاص، دقیقاً انطباقی است وجود ندارد و مهارت‌های انطباقی بسته به فرهنگ و چالش‌های ویژه‌ای که زوجها با آنها روبرو می‌شوند، متفاوت‌اند.

علاوه بر سه روش عمده‌ای که جهت آموزش زوجین نام برده شد، تعدادی روش‌ها و جهت‌گیری‌هایی جهت آموزش تهیه گردیده است.

مثلاً تعداد زیادی کتاب‌های خود یاری^۱ در مورد آموزش ارتباط و ازدواج چاپ گردیده است. در یک بررسی معلوم گردید که ۹۸ کتاب در این‌مورد در بازار موجود می‌باشد. همین‌طور برنامه‌های سمعی - بصری جهت آموزش تولید گردیده که به روش خودآموزی^۲ است. چندین وب سایت جهت زوجین با انواع متفاوتی از مواد آموزشی در زمینه‌ی ازدواج و ارتباط هم وجود دارد.

فواید بالقوه‌ی این روش‌های آموزشی خودآموز اینست که می‌تواند افرادی را که

1-Self-help books

2-Self- directed learning

نسبت به دریافت آموزش مقاومت نشان می‌دهند، درگیر کند و این درگیری، آنها را تشویق خواهد کرد که از روش‌های معمول‌تر آموزشی چهره به چهره استفاده نمایند، هر چند استفاده از این روش‌ها به تنهایی، نتایج فوری دربر ندارد، اما منجر به فواید ارتباطی مثبت آتی خواهد گردید.

روشهای عمده آموزش ارتباط و ازدواج

روش عمده	مثالهای عمده	کلید	محتوای ملاحظه
اطلاعات و آگاهی دادن	تعدادوسیعی از برنامه ها ، اغلب آنها کاملاً تأیید نشده اند اما نمایانگر تمرینهای بدست آمده از تجربیات اند.	هاریس ، سمیولن ، ویلیس و باری (۱۹۹۲).	بحث و تبادل در مورد موارد اساسی مثل افقهای ارتباطی ، شفاف سازی ارزشهای مذهبی و ارتباطی ، تثبیت و تبادل در مورد اداره تعارض و ارتباط ، برنامه ریزی درآمد و حرقه و روابط جنسی.
برگردن پرسشنامه ویس خوراند گرفتن	PREPARE Personal(PREmarital and Relashenship Evaluation) FOCCUS (Facilitatng Open Couple Communication Understanding & Study)	اولسون ، فوریند و دراکمن (۱۹۹۶) ، (۱۹۸۹) مارکی ، یشتوویگر (۱۹۸۵)	بررسی زوجها از طریق پرسشنامه های استاندارد که در بسیاری از حوزه ها بنظرمی رسد پیشگویی کننده عاقبت ازدواجند. رادر بر می گیرد پس خوراند گرفتن زوج ها از نتایج بررسی هایشان که توسط آموزشگر به آنها داده می شود.
آموزش مهارتها	ارتقای ارتباط ارتباط زوجین PEREP Prevention & Relationship Enhancement Program	گورنی (۱۹۷۷) وامپلر (۱۹۹۰) مارکمن ، استانی و بلامرگ (۱۹۹۴)	گروههای ساختاریافته چهره به چهره با جلسات زوجین که شامل آموزشهای دیکته ای اثبات ها ، تمرین ساختاری ویس خوراند از مهارت های ارتباطی ، می باشد.

تحقیقات در مورد کژکاری ازدواج و آموزش ازدواج

تحقیقات در این زمینه به دو دسته ی عمده تقسیم می شوند:

۱ - تحقیقات پایه ای که خود بر دو نوع است: a - تحقیقات تفسیری (explanatory)

b - تحقیقات پیشگویی کننده (Predictive)

۲ - تحقیقات کاربردی که خود دو نوع است: a - مطالعات کنترل شده ی عواقب (یا مطالعات efficacy)

b - مطالعات کنترل نشده ی عواقب (یا مطالعات effectiveness)

این تقسیم بندی ها و شرح نتایج بر اساس کار پروفسور توماس برادبری در امریکا، تهیه گردیده است.

مطالعات پیشگویی کننده

شامل کلیدهایی جهت بررسی علل بحرانهای ازدواج می باشد، و به سؤالاتی نظیر

زیر پاسخ می دهد:

۱ - کدام ازدواج ها به شکست می انجامد؟

۲ - چه فاکتورهایی می تواند پیشگویی کننده ی عاقبت ازدواج در آینده باشد؟

۳ - چه تغییراتی منجر به طولانی تر شدن و رضایت بیشتر در ازدواج می شود؟

۴ - چه زوج‌هایی برای این برنامه‌های پیشگیرانه مناسب‌اند؟

مطالعات تفسیری

مطالعاتی طولی‌اند که به سوالاتی پاسخ می‌دهند نظیر :

- ۱ - چگونه ازدواج منجر به تغییر می‌شود؟
- ۲ - چگونه ازدواج موفق یا ناموفق می‌شود؟
- ۳ - چه اتفاقی می‌افتد که زوج‌های خوشحال به زوج‌های ناراحت تغییر می‌یابند؟

این مطالعات مسیرهای اصلی را معلوم می‌سازند که ازدواج‌های مختلف از طریق آنها به عاقبت‌های متفاوتی می‌رسند (پروفسور برادبری). همین‌طور می‌توانند توضیح دهند که چگونه متغیرهایی که در اوایل ازدواج مورد سنجش قرار می‌گیرند در طول زمان جهت فروپاشی ازدواج و یا ادامه‌ی آن تاثیر گزارند و ازدواج‌هایی با درجات متفاوتی از رضایت پدید می‌آورند.

بیش از ۱۰۰ مطالعه‌ی منتشر شده، سیر طولی رضایت ازدواج و پایداری آنرا بررسی کرده است. در مجموع این مطالعات معلوم ساخته که یک سری از فاکتورها با پیش‌آگهی نامناسب ازدواج همراهند شامل:

- ۱ - شخصیت نورووتیک
- ۲ - ارتباط ضعیف زوجین با همدیگر
- ۳ - حوادث استرس‌زا
- ۴ - حوادث ناگوار کودکی
- ۵ - زندگی مشترک قبل از ازدواج
- ۶ - سن بالاتر در هنگام ازدواج

بطور خلاصه سه دسته بزرگ از متغیرها روی مشکلات ارتباطی موثرند:

- الف - چگونگی روندهای سازگاری ارتباط زوجین.
- ب - حوادث استرس‌زایی که روی زوج اثر می‌گذارند.
- ج - میزان تحمل و توانایی فردی زوجها در مقابله با استرس و آسیب ناشی از آن.

متغیرهای دسته‌ی اول

اگر چه الزاماً این تحقیقات در ارتباط با رضایت ازدواج پیشگویی‌کننده نیستند مشکلات ارتباطی و کمبودهایی در رفتارهای معطوف به اداره و حل تعارضات در زوجین درگیر می‌تواند پیشگویی‌کننده‌ی طلاق و نارضایتی، در دهه‌ی اول ازدواج و حضور خشونت فیزیکی و زبانی در سالهای اولیه‌ی ازدواج باشد. طیف دوم روندهای سازگاری شامل اعتقادات و انتقاداتی است که افراد بر اساس آنها با هم ارتباط برقرار می‌کنند. انتظارات غیرواقعی از ارتباط و ناتوانی در حل تعارض، با میزان بیشتری از آسیب به رضایت ازدواج و ارتباط همراه است.

متغیرهای دسته‌ی دوم

مشکلات ارتباطی در دوره‌هایی که میزان تغییرات و حوادث پر استرس وجود دارد بیشتر ایجاد می‌شود. رخداد‌های چرخه‌ی زندگی همچون: والد شدن، تغییر شغل، بازنشستگی، استرس‌های دیگر ناشی از تغییر شامل مثل ازدواج دوم به خصوص همراه با بچه‌های ازدواج قبلی و به همین صورت هم اگر شریک زندگی مشکلات جسمانی پیدا کند، می‌تواند منجر به استرس‌های ازدواج گردد.

متغیرهای دسته‌ی سوم

سابقه‌ی خانوادگی، زمینه‌های فردی که افراد با خود به روابط دو نفره وارد می‌کنند، زمینه‌ی آسیب‌پذیری را مشخص می‌کنند. وجود حوادث ویژه در سابقه‌ی خانوادگی فرد مثل طلاق والدین و خشونت میان والدین، به ترتیب همراه با افزایش طلاق و خشونت در ارتباطات اتی کودکان می‌باشد.

بنابر مطالعات جدید، قرار گرفتن در معرض انتظارات منفی از ازدواج و کمبودها در الگوهای ارتباطی بین والدین، در برگیرنده مکانیزم‌هایی است که کودکان قادرند در ارتباطات خود، تکرار کنند. بنابراین مشکلات ارتباطی ممکن است از مشاهده و تعامل با والدین کسب شوند، فاکتور دیگر شامل سابقه‌ی اختلالات روانی است.

تحقیقات کاربردی: مطالعات مداخله‌ای

شامل تجربیاتی است که به سؤالاتی پاسخ می‌دهند نظیر:

- ۱- آیا زوج‌هایی که در یک برنامه‌ی مداخله‌ای قبل از ازدواج، شرکت کرده‌اند، نسبت به زوج‌هایی که این کلاس‌ها را نگذرانده‌اند، نتیجه‌ی بهتری بعد از سالها بدست می‌آورند؟
- ۲- آیا زوج‌هایی که در برنامه‌ی X شرکت داده‌اند، نسبت به زوج‌هایی که در برنامه‌ی Y شرکت کرده‌اند، ازدواج بهتری دارند؟

این مطالعات از این جهت مهم‌اند که اطلاعاتی فراهم می‌سازند که معلوم می‌کند با چه استراتژی‌هایی خاصی می‌توان یا نمی‌توان انتظار داشت که از بحرانهای ازدواج و از طلاق، جلوگیری شود، و بدون تحقیق از این طریق، ما قادر به کاربرد منطقی برای توصیه یا انتخاب برنامه‌ی خاصی نیستیم.

عمده مطالعه مداخله‌ای که انجام شده است بررسی PREP می‌باشد (یک مداخله‌ی ۱۵ ساعته که توسط مارکمن، استانلی و همکاران در دانشگاه Denver طراحی گردیده است). این برنامه به این صورت طراحی شده است که به زوجها یاد بدهد که چگونه مهارت‌هایی در رابطه با عملکرد موفق ازدواج بیاموزند.

در بررسی این برنامه، نتایج زیر بدست آمد:

- پیگیری‌های ۱/۵ و ۳ ساله، نشان داد که زوج‌هایی که در برنامه‌ها شرکت داشتند، افت رضایت از ازدواج کمتری در مقایسه با گروه شاهد نشان دادند.
 - در سه سال پیگیری، نشان داده شد زوج‌هایی که برنامه را گذرانده بودند عملکرد بهتری نسبت به گروه شاهد داشتند.
 - پیگیری ۴ ساله نشان داد که زوج‌هایی که در برنامه آموزشی شرکت داشتند، ارتباط مثبت‌تری نسبت به گروه شاهد داشتند.
- و در پی‌گیری ۱/۵ و سه ساله، گروه کنترل بطور قابل ملاحظه‌ای میزان بیشتری از طلاق و شکست در ازدواج را نسبت به گروه زوجین تحت آموزش قرار گرفته، نشان دادند.
- (اگر چه پی‌گیری ۴ و ۵ ساله، تفاوت فاحشی بین دو گروه نشان نداد).
- پی‌گیری‌های سه ساله در برنامه نشان داد که زوج‌های تحت آموزش کمتر از تمام گروه‌های دیگر ارتباطات خود را قطع کردند همین طور میزان رضایت بالاتری از ازدواج داشتند.

تحقیقات کاربردی: مطالعات کاربردی

مطالعات غیرتجربی هستند که در آنها محقق معمولاً کنترلی روی اجرا کردن برنامه‌هایش ندارد.

این مطالعات به سوالاتی پاسخ می‌دهد از قبیل:

- ۱- آیا زوج‌هایی که در برنامه‌های قبل از ازدواج مشارکت داشته‌اند، در معرض خطر بیشتری برای مسایل و مشکلات آتی ازدواج هستند؟
- ۲- آیا زوج‌ها از آموزشی که دریافت کرده‌اند راضی‌اند؟
- ۳- آیا زوج‌هایی که در برنامه‌های آموزشی قبل از ازدواج شرکت داشته‌اند نسبت به زوج‌هایی که شرکت نداشته‌اند، رضایت بیشتری از ازدواج نشان داده‌اند؟

● در یک بررسی سرویس تلفنی کل ایالات متحده، نشان داده شده که ۷۵٪ از زوج‌هایی که آموزش قبل از ازدواج در یک زمینه مذهبی دریافت کرده‌اند، اظهار داشته‌اند که برنامه برای آنها مفید بوده است.

● سالیوان و برادبری دریافت‌اند که تقریباً ۹۵٪ از زوج‌هایی که آموزش قبل از ازدواج دریافت داشته‌اند، تمایل دارند که مجدداً تحت آموزش قرار گیرند، هر چند این مطالعه گزارش کرده که تفاوتی در عاقبت ازدواج بین آنهایی که برنامه را گذرانده‌اند با آنهایی که نگذارنده‌اند، وجود ندارد.

● در طی ۴ سال اول ازدواج ۸۰٪ از افرادی که تحت آموزش بوده‌اند، گفته‌اند که آموزش برای آنها با ارزش بوده است.

مطالعه‌ی استرالیا

در سال ۱۹۹۱، در بررسی آموزش قبل از ازدواج، توسط محققین دانشگاه جنوب استرالیا نتایج زیر بدست آمد. (زوج‌ها، در طی گذراندن برنامه و مجدداً سه ماه بعد ارزیابی گردیدند).

- هشتاد درصد از زوجها برنامه را خوب تا عالی ارزیابی کردند.
 - نود درصد از زوجها گزارش کردند که بعد از شرکت در یک برنامه‌ی آموزشی قبل از ازدواج، اگر مشکلی در ازدواج آنها پدید آمد، به جستجوی کمک حرفه‌ای بخواهند آمد.
 - چهل و دو درصد از زوجها گفتند که در نتیجه‌ی شرکت در برنامه، عقاید آنها در مورد ازدواج تغییر کرده است.
 - پنج درصد از زوجها گفتند که جشن عروسی خود را ملغی و یا به تعویق انداخته‌اند (بعد از گذراندن یک برنامه).
- بعد از بررسی این مطالعات، دکتر استانلی می‌نویسد:
- ”رضایت زوجها از مداخلات پیشگیرانه، یک وسیله و شاخص مهم پیش‌آگهی است. در حالیکه مطالعات تاثیر بخشی برنامه‌ها پیچیده است و با تفسیرهای متفاوتی همراه است اما شکی نیست، زوجینی که در برنامه‌های پیشگیرانه‌ی آموزشی شرکت می‌کنند، برای این برنامه‌ها ارزش قائل‌اند.“

محدودیت‌های مطالعاتی

محققین در مورد تاثیر بخشی برنامه‌ی آموزشی ازدواج محدودیت‌های انواع مطالعات را معلوم ساخته‌اند.

مطالعات پیشگویی‌کننده^۱ نسبتاً کوچک است و معمولاً از زوجها با عملکرد خوب در این مطالعات استفاده می‌شود.

اغلب مطالعات تفسیری^۱ شامل صد یا تعداد کمتری زوج است، معمولاً پرسشنامه‌هایی به کار می‌رود که ناقص است و تاثیرات ضیفی را نمایان می‌سازند. تاثیرات انتخابی ممکن است در مطالعات مداخله‌ای دخیل شوند یا زوج‌های شرکت‌کننده با ریسک پایین باشند و لذا مطالعه نیاز به روش‌های کاربردی دارد تا مشخص کند که چگونه میزان شراکت زوج‌های در معرض خطر افزایش یابد.

هالفورد و بهرنز، با تحقیقات در این حوزه، دو مشکل را مطرح کرده‌اند:

۱ - تهیه موقعیت‌های مقایسه‌ای مناسب برای یک مطالعه کنترل شده.

۲ - نیاز به پی‌گیری مناسب، کافی و طولانی مدت، بیش از دوره‌های کوتاه مدت چند هفته تا چند ماه.

علیرغم اینها محققین، درباره‌ی برنامه‌ها نظری خوشبینانه دارند:

علیرغم محدودیت‌های موجود در مطالعه، واضح است که مداخلات بر اساس مهارت (Skill-based)، جنبه‌هایی از تعاملات ازدواج را که به عنوان عوامل خطر نام برده می‌شوند، را تعدیل می‌نماید.

از آنالیز برنامه‌ها، روش‌های احتمالی آینده برای مطالعات مداخله‌ای چنین بیان گردیده است:

"دانستن اینکه محققین معیارهای اندازه‌گیری خود را چگونه انتخاب می‌کنند، ممکن است مهم‌تر از حقایق بدست آمده از برنامه‌ها باشد."

اگر چه نظر این محققین، مورد توجه سایرین قرار گرفته است، اما این مسئله از ارزش نتایج اولیه بدست آمده، نمی‌کاهد.

پیوست

مقایسه ازدواج با برخی از انواع روابط

برنامه‌هایی که تحت عنوان "آموزش‌های ارتباط و ازدواج"^۱ معرفی شده‌اند، بخشی از برنامه‌های آموزش زندگی خانواده هستند که بر رویداد ازدواج متمرکزند. آموزش ازدواج و ارتباط به "زوج" می‌پردازد. در تمامی تعاریفی که از آموزش "ازدواج و ارتباط" در دسترس است بر "زوج" تاکید شده است و نشان می‌دهد که آموزش "ازدواج و ارتباط"، "زوج" را هدف خود قرار داده است و نه "فرد" را. اما در مورد "ارتباط" و تفاوت آن با "ازدواج" دیدگاه‌های متفاوتی مطرح شده است. اغلب تاکید می‌شود که استفاده از کلمه "ازدواج" بجای "ارتباط"، تاکید بر ایده‌ی "پایداری" در مقابل ایده‌ی "گذرا" بودن یک رابطه است. آموزش‌های ارتباطی به مهارت‌های ارتباطی به شکل وسیع‌تری می‌پردازند. اما آموزش‌های ازدواج فقط یکسری مهارت‌های ارتباطی عام برای افزایش کیفیت زندگی نیستند. هدف از آموزش‌های ازدواج پیشگیری از فروپاشی خانواده‌هاست و نه فروپاشی رابطه‌ها توجه این برنامه به افرادی است که قصد ازدواج دارند و هدف آن افزایش استقبال از ازدواج و پایداری خانواده‌هاست. بایستی در تعاریف خود "روشن و صریح"، باشیم. تفکیک "ارتباط" از "ازدواج" به مخاطبین طرح کمک می‌کند تا به این دانش

دست یابند که برخی روابط پایدار نیستند و بهتر است قبل از آنکه عمیق گردند و یا منجر به تولد فرزند شوند، تغییر یافته یا پایان یابند.

باید توجه داشت که همه روابط معطوف به ازدواج نیستند. برجستگی برخی از این روابط در "شیفتگی"^۱ یا "مجدوبیت"^۲ است. در حالیکه برجستگی ازدواج در "مسئولیت"^۳ است. و به یاد داشته باشیم که مجدوبترین افراد لزوماً متعهدترین آنها نیستند و متعهدترین افراد نیز غالباً در ایجاد جذابیت دچار کمبودهایی هستند.

با این همه شیفتگی می‌تواند مزایای زیادی داشته باشد و آغازگر راهی گردد که به ازدواجی موفق ختم شود، اما اغلب مشاهده‌گران مجرب (مشاورین، روانشناسان و روحانیون) تاکید کرده‌اند که این شیفتگی به تنهایی برای ازدواج و آمادگی ورود به زندگی مشترک کافی نیست. زوجها برای ساختن یک زندگی مشترک به چیزی بیش از تجربه‌های حاصل از شیفتگی نیاز دارند. آنها به یک ساختار آموزشی منظم در مورد تجربه‌های ازدواج نیاز دارند تا برای یکی از سخت‌ترین و در عین حال ارزشمندترین ثمرات زندگی، ایجاد و حفظ یک ازدواج موفق، آماده گردند.

محدودیت‌های روابط مبتنی بر شیفتگی

۱ - تاکید بر ارایه نقاط قوت افراد است.

معمولاً در چنین روابطی افراد سعی می‌کنند تنها نقاط مثبت خود را جلوه‌گر سازند، و می‌کوشند با صرف انرژی زیاد کمترین نقاط ضعف خود را، که شاید برای طرف مقابل نامطلوب جلوه کند، پنهان سازند. البته اینکه سعی می‌شود بهترین قسمت‌های وجود نمایان شوند، هیچ ایرادی ندارد اما به این ترتیب در این روابط معمولاً تصویری

1-Passion

2-Attractiveness

3-Commitment

تحریف شده از دیگری بدست می‌آید. بعد از ازدواج و ظهور چهره واقعی افراد، زوجین ممکن است از اینکه تا چه حد شریک زندگیشان متفاوت از دوره آشنایی رفتار می‌کند، شگفت زده شوند.

۲- جدایی از خانواده، دوستان و سایر فعالیتهای اجتماعی

در روابط مبتنی بر شفتگی، تمرکز شدیدی بر رابطه دو نفره وجود دارد. به حدی که از اعضای خانواده، دوستان و آشنایان غفلت می‌شود. و توجه به فعالیتهای اجتماعی که قبلاً نقش مهمی در زندگی داشته‌اند، کاهش می‌یابد.

۳- ناتوانایی در پرداختن به مشکلات و مسایل روزمره

وقتی که شیفتگی پایه روابط است، معمولاً از صحبت در مورد تفاوتها پرهیز می‌شود و سعی می‌شود، مشکلات ارتباطی کمتر جلوه کنند. بر این مشکلات چشم پوشیده می‌شود و سعی می‌شود که هیجان و فریبندگی رابطه حفظ شود اما مشکلاتی که به آنها پرداخته نشود، بندرت از زندگی رخت برمی‌بندند.

"روابط بدون ازدواج" در کشورهای صنعتی روز به روز افزایش می‌یابند. در ۱۹۹۶ چهارده درصد از زوجهای کانادایی در "رابطه بدون ازدواج" با یکدیگر زندگی می‌کنند. این رقم در میان زوجهای با سن کمتر از ۳۰ سال به ۴۲٪ می‌رسد. در سال ۲۰۲۰ تخمین زده می‌شود که با روند کنونی تعداد این روابط از رقم ازدواجها بیشتر خواهد بود. و این آمار بشکل تقریباً مشابهی در سایر کشورهای صنعتی غرب تکرار می‌شود.

در گذشته به "روابط بدون ازدواج" بعنوان پیش زمینه‌های برای "ازدواج" نگاه می‌شد. اما امروز بنظر می‌رسد که این نوع روابط مسیر مستقلی را طی می‌کنند. و

مطالعاتی که بر روی "روابط بدون ازدواج" انجام شده است جدایی آن را از ازدواج نشان می‌دهند:

- طلاق در ۵۰٪ ازدواج‌ها در کشورهای صنعتی رخ می‌دهد که یک رخداد اسفبار است. با این همه جدایی در "روابط بدون ازدواج" دو برابر بیش از آمار طلاق است. و طول عمر متوسط این روابط حدود ۵ سال است. به این معنی که ۷۵٪ از "روابط بدون ازدواج" در پنج سال اول زندگی به جدایی منتهی می‌شوند.
- سابقه تجربه "روابط بدون ازدواج" شانس "ازدواج موفق" را کاهش می‌دهد.
- اگر این روابط در سیر خود به ازدواج بیانجامد، شانس طلاق دو برابر شانس طلاق زوج‌هایی است که تجربه زندگی بدون ازدواج را نداشته‌اند.
- شانس برخورداری از سلامت روانی در کودکان حاصل از "روابط بدون ازدواج" کمتر از شانس برخورداری از سلامت روانی کودکان حاصل از "ازدواج" است.

تعارض^۱

نتایج و تبعات تعارض در خانواده یکسان نیست. برخی وجود تعارض را در خانواده دلیلی برای طلاق برشمرده‌اند:

”بهبتر است جدا شویم تا آنکه بچه‌ها را در معرض یک رابطه پراز تعارض قرار دهیم.“

تحقیقات جدید سوالات جدی در برابر این پیش فرض قرار داده است. و چنانکه Demo و Acock عنوان می‌کنند:

”بسیار ساده نگرانه است که فرض کنیم طلاق نتایج مشابهی را برای تمامی کودکان به بار می‌آورد. طلاق بسته به وجوه مختلف سلامت، ویژگیهای کودکان (میزان سازگاری پیش از طلاق، سن کودک) و مشخصات خانواده (تاریخچه اجتماعی - اقتصادی خانواده، سطح تعارض قبل و بعد از طلاق، روابط کودک - والد و اشتغال مادران) نتایج گوناگونی به بار می‌آورد. اما اغلب شواهد حاکی است، آنقدر که ویژگیهای خانواده‌ها در نتیجه یک طلاق نقش دارند، ویژگیهای دیگر اجتماعی - جغرافیایی، مانند نژاد و جنس نقش ندارند.“

در مطالعه Exeter، که در سال ۱۹۹۴ در انگلستان انجام شد، کودکان طلاق با هم‌تایان خود در خانواده‌های بدون طلاق مقایسه شدند:

در مطالعات قبلی فرضیه‌ای با قوت مطرح شده بود: "این تعارض والدین است و نه جدایی آنها که تبعات منفی برای بچه‌های طلاق به بار می‌آورد." و بدین ترتیب برخی صاحب‌نظران این فرض را مطرح کردند که بهتر است یک رابطه پر تعارض به جدایی ختم شود و ادامه نیابد. این نگاه به تعارض بعنوان یک نگرش عاقلانه پذیرفته شد و در حقیقت بسیاری از خانواده‌هایی که در مطالعه Exeter بررسی شدند، باور داشتند، تصمیم آنها برای جدایی در جهت منافع کودکانشان و نیز منافع خود آنها بوده است. اما اطلاعات بدست آمده از این مطالعه شواهدی را نشان داد، دال بر اینکه، اینگونه قضاوت در مورد طلاق همراه‌کننده است و شواهد حاکی از آن بود که جدایی والدین، به تنهایی، می‌تواند یکی از عوامل اصلی دخیل در مشکلات کودکان باشد. اما اگر والدین بخاطر بچه‌ها با نارضایتی زندگی خود را ادامه می‌دادند، نتایج بهتری برای کودکان حاصل می‌شد یا خیر؟

در این مطالعه پاسخی به این پرسش داده نشد.

در مقایسه با خانواده‌های بدون طلاق، بچه‌هایی که طلاق والدین خود را تجربه کرده‌اند، مشکلات بیشتری را در حوزه‌های اصلی زندگی، همچون مشکلات تحصیلی، اعتماد به نفس پایین و اختلالات روان تنی را گزارش می‌کنند. احساس سردرگمی آنها بیشتر است و کمتر به آینده خود اهتمام می‌ورزند و نیز احساسات پایدار کمتری نسبت به والدین خود نشان می‌دهند. کشمکشهای والدین و مشکلات اقتصادی از پدیده‌های بارز بر سر راه بازسازی خانواده‌های طلاق هستند و نتایج منفی بر کودکان دارند. با اینحال مطالعه Exeter نشان داد عامل مهمتر در تبعات طلاق، از دست دادن یکی از والدین و نتایج حاصل از آن است (یعنی خود مسئله جدایی).

در مطالعات طولی که اخیراً در آمریکا و انگلستان انجام شده است، اثرات طلاق بر جوانان (۲۳ ساله)، که در کودکی یا نوجوانی والدینشان از هم جدا شده بودند، بررسی شده است. این کودکان که در سال ۱۹۵۸ متولد شده بودند به شیوه مصاحبه فردی، مصاحبه با مادران و نیز پرسشنامه‌های روانشناختی و ارزیابی‌های تحصیلی و طبی تا دوره جوانی پیگیری شدند. این بررسی نشان داد که طلاق والدین اثرات منفی دراز مدت و پایداری بر سازگاریهای عاطفی و ارتباطی فرزندان تا دوره جوانی آنها داشته است و در نهایت سطح سلامت روانی و جسمی این گروه پایین‌تر از جوانانی است که طلاق والدین را تجربه نکرده‌اند.

در مطالعه دیگری که طی ۱۵ سال (۱۹۸۰ تا ۱۹۹۵) توسط پرفسور paul Amato و Alan booth (به شیوه مصاحبه با کودکان و والدین آنها در طول زمان) انجام شده است مشخص شد، کودکانی که والدین آنها پیوسته درگیریهای شدید داشته‌اند از طلاق سود برده‌اند اما در سایر موارد (که اکثریت آمار را شامل می‌شود) مسئله بدین گونه نبوده است. محققین نتیجه گرفتند در گذشته که طلاق شایع نبود و به مشکلات بسیار شدید خانوادگی محدود می‌شد، طلاق، اغلب کودکان را از آسیبهای محیطی حفظ می‌کرد اما امروزه، که جدایی والدین شایع است، در اغلب موارد طلاق بدون آنکه فوایدی برای کودکان داشته باشد، آنها را در معرض تنش‌های شدید قرار می‌دهد.

علاوه بر این محققین دریافتند هنگامی که طلاق در خانواده‌های کم تعارض رخ می‌دهد، بچه‌ها در بزرگسالی تنش‌های روانی بیشتری را نشان می‌دهند، از خوشحالی کمتری برخوردارند، دوستان نزدیک و صمیمی کمتری دارند و از کیفیت زناشویی پایین‌تری برخوردار هستند.

پرفسور Amato و Booth چنین عنوان می‌کنند:

"اگر امروز طلاق تنها به خانواده‌هایی با تعارضات بسیار شدید محدود می‌شد، در مجموع به سود کودکان بود. اما این واقعیت که امروزه نیمی از تمامی ازدواجها به طلاق می‌انجامد چنین القا می‌کند که در حقیقت مسئله اینگونه نیست و به نظر می‌رسد با پذیرش روزافزون طلاق، در مقایسه با گذشته، زوجها با ناخشنودی کمتری اقدام به جدایی می‌نمایند. و متأسفانه حجم بالای طلاق در جامعه به عامل فشار و استرس بر کودکان تبدیل شده است. بنابراین ما نتیجه گرفته‌ایم این افزایش شیوع طلاق، اگر چه در برخی موارد به نفع کودکان است، در مجموع برای آنان آسیب‌زا است. علاوه بر این اگر آستانه ناخشنودی برای اقدام به طلاق همچنان کاهش یابد، مشکلات کودکان طلاق در آینده روزافزون خواهد بود."

دکتر ادگار (۱۹۹۵) مطلب "جامعه‌ی طلاق"^۱ را عنوان می‌کند که در دو دهی گذشته "ازدواج" با ارجاع به "طلاق" تعریف شده است. سایر صاحب‌نظران نیز نظرات مشابهی را عنوان کرده‌اند و بدین ترتیب فرهنگ ازدواج بتدریج جای خود را به فرهنگ طلاق و بچه‌دار شدن بدون ازدواج داده است.

Fursten berg (از دانشگاه پنسیلوانیا) و Andrew cherling (از دانشگاه جان هاپکینز)، ۱۹۹۱، معتقدند که "ریشه انقلاب طلاق"^۲ در آن چیزی است که تاریخ‌دان Laurence stone (۱۹۷۷) به آن نام "طلوع فردگرایی عاطفی"^۳ در انگلستان مدرن داد و با این عبارت آنها به تفکری اشاره دارند که به عشق و رسیدن رضایت شخصی در ارتباط، اهمیت زیادی می‌دهد و اشاره می‌کنند که ارتباط خانوادگی در امریکا بیشتر بر

1-divorce society

2-divorce revolution

3-sunrise of affective individualism

روی نزدیکی عاطفی و بروز احساسات عاشقانه متمرکز شده است تا توجه به نقش اجتماعی مشخص آن. همچنین حرکت به سوی حقوق اجتماعی و مطالبات زنان به مفهوم "جنبش شکوفایی انسان"^۱ است که در روح امریکایی به معنای زندگی، آزادی و شادمانی است. و بر این اساس دختران حامله باید اجازه یابند که کودکان خود را بدون شرم بزرگ کنند و مادران بایستی اجازه داشته باشند کار کنند. و مردم در صورتیکه از رابطه زناشویی راضی نیستند، بایستی بدون بر چسب‌های اجتماعی، اجازه‌ی طلاق و جدایی داشته باشند.

کار بدون مزد هم کار است.

«از لبه دیگر بام افتادن»^۱

اداره کردن امور خانه و مراقبت از کودکان مهمترین شغل در دنیا بوده و هست. خانه‌داری حرفه‌ی شرافتمندی است که در جامعه‌ی ما^۲ ارزش آن به درستی شناخته نشده است و در کشورهای صنعتی از هرگونه تلاشی در این زمینه، توسط مدافعان کار زنان در خارج از خانه، ممانعت به عمل می‌آید. تکلیف زناییکه علاقه به فرزندخواندگی را هیچ بر علائق فردی خود قرار می‌دهند، چه می‌شود؟ چه کسی مدافع علایق آنهاست؟ گروه‌های مدافع حقوق زنان عموماً به دنبال این بوده‌اند که مهدکودک‌هایی را فراهم آورند تا مادران بتوانند در خارج از منزل کار کنند، و در غیاب آنها فردی دیگر از کودکان مراقبت کند.

انتخاب کردن مهم است. اما کار در خانه به عنوان یک انتخاب نه تنها نادیده گرفته شده، بلکه به دلایل اقتصادی نهی گردیده است. هرچند در بسیاری از موارد، درآمد حاصله ناچیز است و با در نظر گرفتن استرس وارده بر خانواده و گسسته شدن

۱- در ترجمه از ضرب المثل معادل فارسی استفاده شده است (The Pendulum Swung Too Far)

۲- منظور جوامع غربی است.

پیوند بین کودک و والدین، کدام دلیل اقتصادی، ولو با بهترین شرایط، واگذاری مراقبت از کودک را به دیگری توجیه می‌کند؟

جنبش زنان در جهت حمایت از زنان شاغل و جویای برابری و عدالت در محیط کار، قدم‌های مهمی برداشته است. آغاز حرکت برابری دستمزد و شغل، در سطوح مختلف دولت زیر ساخت‌های مهمی را شکل داده است. اگر چه این جدالها در جهت حقوق زنان انجام شده است اما علایق زنائیکه به خاطر داشتن خانواده شغل خود را ترک کرده‌اند، تا حد زیادی مورد غفلت قرار گرفته است. تحقیقات نشان داده است که مراقبت از کودک می‌تواند توسط زن یا شوهر انجام شود و گاه این پدر است که وظیفه مراقبت از کودک را به عهده می‌گیرد، با اینحال در اغلب موارد مادر، این مراقبت را به عهده می‌گیرد و این یک تصمیم خانوادگی است که باید به آن احترام گذاشته شود. از آنجاییکه مراقبین اولیه کودکان عموماً زنان هستند، در نظر گرفتن نیازهای آنان و پیگیری اقدامات اولیه که برای آنها انعطاف‌پذیری، فرصت و حق انتخاب فراهم سازد، ارجحیت دارد.

منظور این نیست که اگر هر دو والد شاغل باشند، قادر به تامین سلامت کودکان نیستند اما هرگاه انسجام و اطمینان رابطه با کودک گسسته شود، شانس به خطر افتادن سلامتی کودکان افزایش می‌یابد.

اگر هر دو والد کار کنند.

این سؤال که آیا هر دو والد باید جهت حمایت از خانواده‌شان کار کنند یا نه، امروزه موضوع اغلب بحث و جدل‌های رسانه‌ای است.

بسته به موقعیت‌های خانوادگی‌تان، پاسخ به این سؤال می‌تواند متفاوت باشد. برخی والدین به دلیل اینکه زیر خط فقر زندگی می‌کنند، انتخابی جز کار کردن برای

برآوردن نیازهای زندگی‌شان ندارند. دیگر والدین ممکن است به دلیل انتخاب شیوه زندگی خاص خود ملزم به کار کردن دو نفره باشند. پاسخ واقعی این پرسش از والدینی بدست می‌آید که **انتخاب** کرده‌اند. اگر شما معتقد باشید که سلامت کودکان، هنگامیکه هر دو کار می‌کنید، در خطر است، در آنصورت انتخاب شما براساس ارزش‌های خانوادگی‌تان تعیین می‌شود. شما کدام ارزش را در جهت سلامت فرزندان‌تان مورد توجه قرار می‌دهید؟

اخیرا گزارشی از مصاحبه با خانم جوانی که صاحب یک فروشگاه لباس بود، چاپ شد. او به خبرنگار گفته بود که می‌خواهد تشکیل خانواده بدهد، اما نمی‌تواند کارش را تعطیل کند. برای او این بصورت یک دو راهی است که نشان دهنده‌ی از خود گذشتگی‌ها و ناکامی‌هایی است که او برای تشکیل خانواده مجبور به پذیرش می‌شود. اگر زوجی خواهان بچه باشند، ناگزیر خواهند بود تغییراتی در روش‌های زندگی و از خود گذشتگی در انتخابهایی که قبلا کرده‌اند، انجام دهند. به عبارتی، داشتن فرزند، وظیفه‌ای کوچک نیست که کاملا با روش جاری زندگی ما سازگار باشد. سنوالی که زوجها بایستی از خود بپرسند این است که چرا بچه می‌خواهند؟ آیا برای ایفای مسئولیت‌هایشان در قبال رشد سالم کودک آمادگی دارند؟ برای خانمی که فروشگاه لباس داشت، این امکان وجود دارد که فردی را بیابد که بتواند امور فروشگاهش را در غیاب وی انجام دهد. البته اینکه کار شما را کسی دیگر انجام دهد، هرگز به خوبی زمانی نیست که خودتان کار می‌کنید، اما این هم بخشی از فداکاری و گذشت است.

در بررسی اخیر روی یازده هزار نفر در کانادا (۱۹۹۷)، دریافتند که ۵۹٪ از مردها و ۵۱٪ از زن‌ها در مورد رنج کشیدن کودکان پیش‌دبستانی که هر دو والد آنها کار می‌کنند، توافق دارند.

از یک بررسی که در آوریل ۱۹۹۷ منتشر شد، معلوم گردید، ۹۲٪ از پاسخ دهندگان احساس می‌کردند کودکان سنین پیش از دبستان باید توسط والدین مراقبت شوند. ۸٪ بقیه ترجیح می‌دادند که کودکان در مهدکودک نگهداری شوند. آنچه این آمار نشان می‌دهد این است که اغلب والدین، با دریافت‌های درونی می‌دانند که مراقبت مستقیم والدین بهترین نوع مراقبت از کودکان است. پشتوانه این دریافت درونی والدین، تحقیقات متنوعی است که تایید می‌کنند کیفیت مراقبت از فرزندان، بخصوص در سالهای اول عمر، یک مشخصه اصلی سلامت کودکان است.

از لحاظ اقتصادی مراقبت مستقیم والدین از کودک به عوامل چندی وابسته است. اگر یکی از والدین، معمولاً مادر، به عنوان مراقبت اولیه کودک باشد، این به آن معنی است، شغلی که در جستجوی آنند باید چنان باشد که آنها اختیار و کنترل کافی بر ساعتهای کار خود داشته باشند، در بسیاری از موارد این به معنی شغل با درآمد کمتر است که با کسر مالیات و هزینه‌های نگهداری فرزند، مبلغ ناچیزی از آن باقی می‌ماند و این مسئله خود منجر به یک دو راهی می‌شود. با وجود موانع اقتصادی، بسیار سخت است که چنین تصمیمی بگیرند و عاقلانه به نظر خواهد رسید که فرزند خود را برای نگهداری به مهد کودک یا فرد دیگری واگذاری کنند. مراقبت از فرزند در خانه، فداکاریهای مختلفی را می‌طلبد و فشار زیادی را بر خانواده تحمیل می‌کند که از لحاظ اقتصادی به صرفه نیست.

در بررسی angus Reid Poll (۱۹۹۴)، ۷۰ درصد از والدین کودکان سنین پیش از دبستان که هر دو شاغل بودند، گفته‌اند، اگر آنها حق انتخاب داشتند که یکی از آنها در خانه بماند، حتماً این کار را می‌کردند. این یکی از دلایلی است که چرا تلاش در جهت بهبود وضعیت درآمد خانواده‌هایی که از فرزندانشان در خانه مراقبت می‌کنند، لازم بنظر می‌رسد تا مسئله درآمد کمتر خانواده مانعی در راه این انتخاب ایجاد نکند.

برای مثال در سوئد، دولت در حال کاهش یارانه پرداختی خود به مهدکودکها است و از مبلغ پس انداز شده برای حمایت از خانواده‌هایی که از کودکانشان در خانه نگهداری می‌کنند، استفاده می‌کند.

موضوع مراقب روزانه کودک هم اهمیت زیادی دارد. بسیاری از خانواده‌ها اقوام و یا همسایگانی دارند که می‌توانند برای مراقبت روزانه فرزندانشان به آنها اعتماد کنند این محلهای غیررسمی نگهداری کودکان والدین شاغل، به والدین این انعطاف را می‌دهند که بدون آنکه خطری متوجه رابطه امن و پایدار کودک و مراقبش باشد به کار خود بپردازند. اما مراکز رسمی نگهداری کودکان مقوله دیگری است. برای مثال با حقوق اندکی که به مراقبین کودکان در مهد کودکها پرداخت می‌شود، خیلی سخت است که این مراکز بتوانند افراد تعلیم دیده و متخصص را در این کار جذب کنند.

References:

- 1-Attorney-General, the Hon Daryl Williams Formerly Known as the Family Services Program of the Federal Attorney General's Department.
- 2-AJ Charlin & Frustenberg JR (1994) StepFamilies in the United States: A reconsideration Annual Review of Sociology 20: 359-81.
- 3-Amato, 1996, Cowman & Cowman 1990; Coming & Demo & Davis 1994; Eatebrooks, 1987; Hetherington, 1988; Ratter, 1971.
- 4-AR Hochschild (1997) The Time Bind: 'When Work becomes home and home becomes work' New York: Metropolitan Books.
- 5-B Guerney (1997) Marriage Education: 'Past Present and Future Paper to Family' Impact Seminar Washington DC: June.
- 6-C Rogers (1961) 'on Becoming a Person Baton': Houghton Mifflin; 'Client-Centered therapy' 1973, in R Coarsini: (ed) Current Psychotherapies Itasca III: Peacock.
- 7-CM Murphy & KO O'Leary (1989) 'Psychological aggression Predicts physical aggression in Early marriage' Journal and clinical Psychology 57:574-582.
- 8-Coie etal- 1993; Emery, 1982; Sanders, Nichalson & Floyd, 1997.
- 8-D B Larson, JP Sawyers & SS Larson (1995) The Costly consequences of divorce: Assessing the clinical, economic and public health impact of marital disruption in the United States Research 46.
- 9-D Edgar (1988) the new marriage: changing times threshold 22:9.

-
- 9-D Edgar (1988) *the new marriage: changing times threshold* 22:9.
- 10-D Edgar (1997) *Men, Mateship, Marriage* Sydney: Marker Collins 313.
- 11-D Garland (1983) 'Working With Couples for Marriage Enrichment' San Francisco: Josses-Bass.
- 12-D M Demo & AC cock (1991) *the impacty divoce on childern* in A Booth (ed) *contemporary Forward, looking back* Minneapolis MN: National Councilon Family Relations.
- 13-D Olson (1994) *Marriage and the Family: Diversity and Strengths* May Field: CA.
- 14-DB Larson, JP Sawyers & SS Larson (1996) 'the costly Consequences of Divorce: Assessing clinical, economic and public health impact of marital disruption in the United States' Rockville MD: National institute For Health care Research 240.
- 15-F Mc Allister (ed) (1995) *Marital break down and the health of the Nation* London: one plus one.
- 16-Family Law Act 1975, S 43 (a) and (b), 43 (d).
- 17-H Hendrix (1988) 'Getting the love you want' Melbourne: Schwartz & Wilkinson.
- 18-Hanson, Mclonahan & Thomson, 1998 & Ducan 1994
- 19-Hanson, Mclonahan & Thomson, 1998 & Duncan 1994.
- 20-HJ Marksman et al (1993) 'Preventing marital distress through Communication and Conflict management training': A 4 and 5 year Follow-wp, *Journal of Consulting and Clinical Psychology* 61: 70-77.
- 21-I Wolcott (1984) *Fromcourtship to divorce: 'Unrealized or unrealistic expectations'* Australian Family Research Conference.
- 22-J Gottman (1998) 'Coalition For Marriage, Family and Couples Education'-Web newsletter 13 March.

-
- 23-J Wallerstein and S Blakesles (1995) 'the Good Marriage' Boston: Moughton Mi. Fflin.
- 24-Jwallerstein (1989) 'Daughters of divorce' American Journal of Orthopsychiatry 59:593.
- 25-LB Whitbeck, RL Simons & Mkaro (1994), 'the effects of divorced mother's dating behaviors and Sexual attitudes and behaviors of their adolescent children' Journal of Marriage and the Family 56:615-621.
- 26-M Andrews (1994) Marriage Education Melbourne: Threshold Publishing.
- 27-M Andrews (1996) Marriage Education Training Programme: Inventory Overview Melbourne: Threshold Publishing.
- 28-M Eastman (1992) Family: the vital Factor Melbourne: Colline Dove.
- 29-M Eastman (1997) 'Family Variables, health outcomes and national health strategies' Threshold 56: 14-25.
- 30-M Evans (1991) 'Alternative to Marriage' National Social Survey Report Vol, 2 No. 5 7-8.
- 31- ME Arcus et al, Handbook of Family Life Education 1993, sage Publications, 35-55.
- 32-P Szabo, M.P. 'Strong families make a strong country' Sep 1997;49-56.
- 33-R Harris, M Simons, P Willis and A Barrie (1992) 'Love, Sex and Waterskiing' Adelaide: University of South Australia.
- 34-SM Stanley & HJ Marksman (1997) Facts about marital distress and divorce Denver: University of Denver and the studies cited therein.
- 35-W J Doherty (1994) The scientific case For marriage and Couples education in health care' paper university of Minnesota.
- 36-Wok Halberd, pH D; Australian Couples in Millenium three, Commonwealth of Australia 1999, 35-50.